

## اثر انقلاب اسلامی ایران در نظریه های وقوع انقلابات

دکتر محمد حسین پناهی [mhpanahi@yahoo.com](mailto:mhpanahi@yahoo.com)

استاد دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه علامه طباطبائی

### چکیده

انقلابات معمولاً آثار سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی مهمی در کشوری که در آن واقع شده اند، در منطقه مربوطه و حتی در سطح جهانی می گذارند. انقلاب اسلامی به عنوان انقلابی شگفت انگیز و بزرگ اجتماعی، نتایج بسیاری در سطح داخلی و منطقه ای و جهانی گذاشته است. یکی از نتایج انقلاب اسلامی اثری است که در نظریه پردازی های انقلاب گذاشته است. در این مقاله اثر انقلاب اسلامی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلابات، مورد بررسی قرار گرفته است. از آنجا که موضوع اخیر در حوزه مباحث جامعه شناسی علم قرار می گیرد، با استفاده از نظریه توماس کوهن و رابرت مرتون و شاپین چارچوب نظری مطالعه تدوین شد. فرضیه اصلی تحقیق این بود که: وقوع انقلاب اسلامی ایران دگرگونی قابل توجهی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلاب ایجاد کرده و عوامل بیرونی نیز این اثرگذاری را تقویت کرده اند. با استفاده از روش تحلیل محتوای کیفی، ۵۷ مقاله علمی چاپ شده در مجلات علمی بین المللی (به انگلیسی) مربوط به انقلاب اسلامی ایران تحلیل محتوای کیفی شدند تا آثار نظریه ای انقلاب اسلامی مطالعه شود.

این پژوهش نشان داد که انقلاب اسلامی ایران اثر غیر قابل انکاری در نظریه ها و نظریه پردازی انقلاب گذاشته است. مطالعه این انقلاب سبب شده است که عوامل فرهنگی در تبیین انقلابات وارد و بسیار اساسی تلقی شوند و در مقابل نقش متغیرهای ساختاری در تبیین وقوع انقلابات کاهش یابد. همچنین در اثر این مطالعات، اهمیت مشروعیت سیاسی و نقش زنان در تبیین انقلابات، توسعه قابل ملاحظه ای یافته است. مجموعه این عوامل سبب شکل گیری روندهای جدیدی در حوزه مطالعات انقلاب شده است. به علاوه، عوامل سیاسی، اقتصادی، ژئوپولیتیک، مذهبی و فرهنگی مربوط به ایران و جهان، از زمان وقوع انقلاب اسلامی تاکنون، سبب شده اند که توجه علمی به انقلاب اسلامی و نتیجتاً اثرگذاری علمی آن در تبیین انقلابات تشدید شود.

واژگان کلیدی: انقلاب اسلامی ایران، نظریه های انقلاب، پیامدهای انقلاب، تحول نظریه ها،

جامعه شناسی انقلاب، جامعه شناسی علم.

## مقدمه

مطالعه آثار و نتایج انقلابات یکی از حوزه های مناقشه برانگیز جامعه شناسی انقلاب است، به طوری که بعضی از محافظه کاران ادعا می کنند که انقلابات هیچ اثر مثبت و ارزشمندی ندارند، فقط روند عادی توسعه جامعه را برای مدتی متوقف کرده و به آن زیان می رسانند، بنابراین باید از وقوع آنها جلوگیری کرد. در مقابل اکثر انقلابیون ادعا می کنند که انقلابات می توانند دگرگونی های ریشه ای و اساسی در ساختارهای جامعه به وجود آورده و جامعه مطلوبی جایگزین جامعه قبلی کنند. عده ای نیز در بین این طیف قرار گرفته و واقع بینانه تر در باره پیامدهای انقلابات قضاوت می کنند. اینان کم و کیف دگرگونی های ایجاد شده بوسیله انقلابات را متغیر دانسته و آن را از انقلابی به انقلاب دیگر متفاوت می دانند و به بررسی علل آن می پردازند. لذا امروزه مطالعه آثار و نتایج داخلی و خارجی انقلاب ها یکی از حوزه های مهم مطالعه انقلابات است.

یکی از آثار انقلابات که تا کنون مطالعه نشده است، آثار علمی آنها است؛ آثاری که یک انقلاب به طور مستقیم و غیر مستقیم در رشد و شکوفایی علمی می گذارد. به عبارت دیگر، انقلابات می توانند سبب رشد و شکوفایی علمی در کشوری شوند یا سبب رشد برخی علوم و یا تضعیف علوم دیگری شوند که موضوع مطالعه جامعه شناسی علم است. نوع اثر گذاری انقلاب در توسعه علمی تا حد زیادی به ایدئولوژی آن نیز مربوط می شود. آن چه در این مقاله مورد نظر ماست، اثر انقلاب اسلامی در توسعه علمی جمهوری اسلامی نیست که می تواند موضوع تحقیق مهمی باشد. هدف ما بررسی موضوع محدودتر و عام تری است و آن اثری است که انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب ها در سطح جهانی و در حوزه جامعه شناسی انقلاب گذاشته است.

انقلاب اسلامی زمانی اتفاق افتاد که حوزه مطالعات انقلاب ها و جامعه شناسی انقلاب رشد نسبتاً خوبی پیدا کرده بود و انگاره ها و نظریات متعددی در این زمینه ساخته و پرداخته شده بود. مثلاً، گلدستون نظریه های انقلاب را تا سال ۱۹۸۰ به سه نسل تقسیم می کند، که هر نسل کاملتر از نسل قبل بوده است. با مقایسه نسل دوم و سوم نظریات انقلاب، گلدستون نتیجه گیری می کند که «متغیرهای نظریات نسل سوم، هر چند که در بعضی موارد نیاز به تدقیق بیشتر دارد (مانند، توجه به فرهنگ) در کل قابل مشاهده تر از

متغیرهای اساسی نظریات نسل دوم هستند» (Goldstone, 1980: 358). بدین ترتیب معلوم می‌شود که نظریه های انقلاب به تدریج توسعه یافته اند.

وقوع غیر منتظره انقلاب اسلامی شوک مهمی به جامعه شناسان انقلاب و نظریه پردازان آن وارد کرد. مثلا اسپوزیتو می نویسد: «نحوه وقوع انقلاب [اسلامی] شگفتی همگان را برانگیخت. سیاست بازان و پژوهشگران تلاش کردند تا وضعیت بی اندازه سیال و پیچیده ای را دریابند که بر بخش های وسیعی از جهان اثرگذارده است. هر چند که نتیجه چنین تلاشی، غالباً ساده سازی این واقعت پیچیده بوده است» (اسپوزیتو، ۱۳۸۲: ۱۵). در پی وقوع چنین انقلابی، خواه ناخواه نظریه پردازان انقلاب به نظریات خود و نظریات موجود رجوع کرده و توان تبیین آنها را از انقلاب اسلامی بررسی کردند تا ببینند آیا نظریه آنها یا نظریات موجود توان تبیین این انقلاب و یا حتی توان پیش بینی آن را داشته است یا خیر. نتیجه چنین مطالعه و پژوهش های علمی یا تثبیت نظریات موجود و یا اصلاح آنها یا حتی رها کردن برخی از این نظریات می تواند باشد. سؤال اصلی ما در این تحقیق این است که شوک انقلاب اسلامی بر نظریه پردازان انقلاب، چه آثاری بر نظریه های انقلاب گذاشته است؟ یا به طور مشخص تر، اثر انقلاب اسلامی و مطالعه آن بر نظریه های مربوط به تبیین وقوع انقلابات چه بوده است؟

یک بررسی سطحی نشان می دهد که انقلاب اسلامی به علل مختلف علمی، سیاسی، و بین المللی، حساسیت پژوهشگران و اندیشمندان حوزه جامعه شناسی سیاسی را برانگیخته است به طوری که تا کنون صدها کتاب و مقاله علمی از دیدگاه های مختلف درباره انقلاب اسلامی توسط پژوهشگران خارج از کشور نوشته شده است و کتابنامه های متعددی در این زمینه، حاوی فهرست بخشی از کارهای انجام شده تدوین شده است (برای مثال رک. امام خمینی و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۸؛ مدیر شانه چی، ۱۳۷۹؛ امیری، ۱۳۷۸). احتمالاً این مطالعات نمی تواند در نظریه های انقلاب بی تاثیر باشد.

توجه بسیار زیاد اندیشمندان غربی را از هر طیف به انقلاب اسلامی و مطالعه جدی آن به راحتی می توان با مراجعه به مدخل های موجود در شبکه های اینترنت آزمود. جستجویی ساده از مدخل های انگلیسی موجود در گوگل در باره انقلاب نیکاراگوئه و انقلاب اسلامی در تاریخ ۱۳۸۵/۸/۹ نشان داد که در این ماشین جستجو به ترتیب ۵۱۰۰۰

و ۱,۶۷۱,۰۰۰ مدخل در مورد این دو انقلاب وجود داشت. مقایسه این ارقام میزان توجه جهانی را به انقلاب اسلامی ایران به خوبی آشکار می کند. در حالی که انقلاب اسلامی و انقلاب نیکاراگوآ تقریباً همزمان اتفاق افتاده اند، ملاحظه می شود که مدخل های موجود در باره انقلاب اسلامی بیش از ۳۰ برابر مدخل های انقلاب نیکاراگوآ است. البته علل اهمیت انقلاب اسلامی خود جای مطالعه دیگری دارد که در این مقاله نگاهی به آنها خواهیم داشت.

قابل ذکر است که محقق هیچ مطالعه ای در حوزه جامعه شناسی معرفت و علم در مورد آثار علمی و نظریه ای انقلابات در سطح بین المللی نیافت. بنابراین به نظر می رسد که این مطالعه در نوع خود بدیع و نتیجتاً مقدماتی باشد.

#### ۱. مبانی و چارچوب نظری مطالعه

از آنجا که موضوع اصلی این تحقیق مطالعه اثر انقلاب اسلامی در نظریه های انقلاب است، مبانی نظری آن در حوزه جامعه شناسی و تاریخ علم قرار می گیرد و باید از این منظر به بررسی آن پرداخت. در حوزه جامعه شناسی و تاریخ علم نیز باید به نظریات و مطالعات مربوط به چگونگی تغییر و تحول علم متمرکز شد. جامعه شناسی علم به نظر بعضی از اندیشمندان این حوزه ریشه در نظریات مانهایم دارد به طوری که می توان او را بنیانگذار مدرن این حوزه دانست، ولی رابرت مرتون مهم ترین جامعه شناسی است که به طور جدی و متمرکز، جامعه شناسی علم را موضوع مطالعه خود قرار داده و آن را به عنوان یکی از حوزه های مطالعاتی جامعه شناسی مطرح کرده است (محسنی، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۳؛ علیزاده و سایرین، ۱۳۸۳: ۷۹-۸۱؛ و Mulkey, 1979:22). جامعه شناسی علم، علم را به عنوان پدیده اجتماعی که تحت تاثیر شرایط و نیروهای مختلف اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، تاریخی، مدیریتی، سازمانی و غیره است، مورد بررسی قرار می دهد. ما در اینجا مرور کوتاهی بر نظریات مرتون، شاپین و شیفر به عنوان جامعه شناسان علم و توماس کوهن به عنوان فیلسوف و مورخ دگرگونی علمی می پردازیم تا چارچوب نظری خود را بر آن اساس تدوین کنیم.

مرتن عوامل اجتماعی مختلفی از جمله ارزش های مذهبی و فرهنگی، مانند عقلانیت، تجربه گرایی، فردگرایی و دنیاگرایی را از عوامل اجتماعی اثرگذار در توسعه علم می شمارد (Mulkey, 1979: 22). مثلاً، او با اتخاذ، رهیافت اثباتگرایانه به علم، ادعا می کند که در انگلستان قرن هفدهم مذهب پیوریتن (Puritanism) شرایط و نگرش های مساعدی برای توسعه علمی ایجاد کرد (Cetina, 1991: 524). به نظر مرتون، جامعه شناسی دانش، وابستگی دانش به شرایط اجتماعی را بررسی می کند، یعنی در شرایط خاصی عوامل بیرونی و فرایندی، مانند باورهای مذهبی و وضعیت اقتصادی بر ظهور، شکل گیری و گاه حتی در محتوای دانش اثر می گذارند. این عوامل می توانند در انتخاب موضوع، تدوین نظریه، تعیین پیش فرض ها، و انتخاب مواد لازم برای مطالعه موضوع نیز تاثیر بگذارند (Merton, 1937: 494). ستینا پس از تاکید بر نقش مرتون در شکل گیری و توسعه جامعه شناسی علم می نویسد: «مرتون چارچوبی از مفاهیم و ابزارهایی برای جامعه شناسی علم ایجاد کرد. مهم تر از همه، او برنامه ای برای تحقیق پیشنهاد کرد: پیگیری چگونگی اثرگذاری محیط نهادهای علم، شامل هنجارها و ارزش های فرهنگی آن بر علم، البته نه بر ماهیت و محتوای نظریه های آن، بلکه بر پیشرفت و توسعه آن» (Cetina, 1991: 523).

در واقع مرتون «کانون بررسی های جامعه شناختی خود را قشریندی نهادهای علمی و دیگر جنبه های مشابه آن قرار داد، بی آنکه به محتوای عینی و واقعی علم نیز توجه کند» (علیزاده و دیگران، ۱۳۸۳: ۳۲۱). به نظر بعضی، مرتون با تعریف محدود خود از جامعه شناسی علم، حوزه مطالعه جامعه شناسی علم و توسعه این شاخه از جامعه شناسی را در آمریکا محدود کرد. به عبارت دیگر در جامعه شناسی علم مرتون به جای علم، دانشمندان - الگوی کار آنها، سازمان کار و ارزش های آنان - مورد مطالعه قرار گرفته است» (Kuklick, 1983: 291).

از مشهورترین نظریاتی که در زمینه تغییر و تحول علم وجود دارد، نظریه انقلابات علمی توماس کوهن است که مبنایی برای نظریات بعدی در زمینه تغییر و تحول علمی است. کوهن در کتاب کوچک و پر اثر خود ساختار انقلابات علمی (The Structure of Scientific Revolutions) (کوهن: ۱۳۶۹ و Kuhn, 1970) نظریه چگونگی تغییر و تحول علم را مطرح کرده و تا آخر عمر خود از آن دفاع کرده هنوز هم نظریهء مطرح و مورد

قبولی است. هر چند که نظریه کوهن متمرکز بر تحول علوم تجربی متمرکز است، ولی از آنجا که نظریه انقلابات علمی کوهن بر مباحث بعدی تغییر و تحول علم سایه انداخته، لازم است در اینجا نظریه ایشان به طور خلاصه مورد بررسی قرار گیرد. با وجود این که کتاب کوهن بیشتر ناظر بر تاریخ تحول علم است، برخی حتی کار وی را مربوط به جامعه شناسی معرفت و علم نیز قرار داده اند. زیرا که او به نسبت دانش قایل بوده و این که «فرایند انتخاب بین نظریه های علمی بدون تردید فرایند اجتماعی است و ملاک های انتخاب نیز وابسته به محیط است» (Urry, 1973: 471). شاید به همین سبب باشد که به نظر ریتزر کتاب کوهن بیش از همه برای جامعه شناسان اهمیت پیدا کرد (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۰).

بحث اصلی نظریه کوهن دو نوع تغییر و تحول علمی است: یکی تغییر و تحول تدریجی که از طریق فعالیت های علمی عادی (Normal Science) انجام می شود، این تغییر و تحول که نتیجه پژوهش ها و نوآوری های علمی در پارادایم یا انگاره است، امکان توسعه علمی را در پارادایم خاصی فراهم می آورد. دیگری تغییر انقلابی است که از طریق طرح و پذیرش تدریجی پارادایم یا نظریه جدیدی است که جایگزین انگاره قبلی می شود و بستر جدیدی برای فعالیت های عادی علمی فراهم می آورد. دوره انتقال از انگاره ای به انگاره دیگر، دوره گذار یا انقلاب علمی است.

به نظر کوهن هر رشته علمی ابتدا از مرحله پیش انگاره ای یا ما قبل پارادایمی (pre-paradigm) شروع می کند، رفته رفته با طرح نظریه های علمی و شکل گیری اجتماع علمی (scientific community) در علم یا رشته علمی خاص، تدریجاً نظریه و یا انگاره خاصی مورد قبول اجتماع علمی مربوطه قرار گرفته و آن علم وارد مرحله انگاره ای می شود. از این پس تحول این علم در قالب علم عادی یا بهنجار انجام می شود. این روند ادامه می یابد تا زمانی که انگاره حاکم توان پاسخ گویی به بعضی از سؤالات مهم مطروحه را نداشته باشد و بحران علمی در آن حوزه ایجاد شود. با یافتن پاسخ های مناسب به این سؤالات در خارج از پارادایم حاکم و تبدیل این فعالیت های علمی خارج از انگاره حاکم به نظریه و انگاره جدیدی، دوره انقلاب علمی فرا می رسد که دوره گذار از انگاره قدیم به انگاره جدید است. این دوره با حاکم شدن انگاره جدید به جای انگاره قدیم پایان می

پذیرد و دوره علم عادی در داخل انگاره جدید فرا می رسد. بنابراین نظریه، تغییر و تحول علمی خطی، تدریجی و انباشتی نیست. نظریه کوهن را به طور خلاصه می توان به شکل زیر نشان داد:

بحران علمی → علم عادی → حاکم شدن یک انگاره → دوره پیش انگاره ای

علم عادی → حاکم شدن انگاره جدید → دوره انقلاب علمی →

اکنون برای روشن تر شدن نظریه، سه مرحله اول را که بیشتر به موضوع ما مربوط است، به طور خلاصه توضیح می دهیم. دوره «پیش انگاره ای یا ماقبل پارادایمی» (pre-paradigmatic stage) آن وضعیتی است که هنوز فعالیت های علمی یک رشته شکل منظم و منسجمی ندارد. مبانی آن علم، پیش فرض ها، روش تحقیق، حوزه فعالیت، معیارهای بررسی و ارزیابی، و موارد کاربرد و اجتماع علمی آن علم سیال بوده و مورد پذیرش کارگزاران آن علم و جامعه علمی نیست. به جای فعالیت های علمی مشخص و روشمند و متمرکز، پراکندگی زیادی در آن وجود دارد، به طوری که نمی توان آن را رشته ای علمی نام نهاد. در این وضعیت پیش انگاره های مختلفی با هم رقابت می کنند. به تدریج با افزایش پژوهش های علمی و نزدیکتر شدن و متمرکزتر شدن آنها، نوعی دیدگاه و پیش فرض ها و روش و معیار مورد پذیرش قرار گرفته و اجتماعی علمی حول این اصول شکل می گیرد و نظم و نسق خاصی بر فعالیت های علمی در آن حوزه حاکم می شود. در اینجا می توان گفت که انگاره به وجود آمده، و آن علم از وضعیت پیش انگاره ای به انگاره ای رسیده است.

سؤال مهمی که برای جامعه شناسان مطرح است، آن است که آیا جامعه شناسی به مرحله انگاره ای که کوهن مطرح کرده، رسیده است یا خیر؟ یا به طور مشخص تر، آیا در جامعه شناسی انقلاب، قبل از وقوع انقلاب اسلامی، انگاره خاصی حاکم بود یا خیر؟ برای خود کوهن، در کتاب خود در سال ۱۹۷۰، روشن نیست که کدام رشته از علوم اجتماعی به مرحله انگاره ای رسیده است و این که آیا جامعه شناسی را می توان علمی دارای پارادایم دانست یا خیر (Kuhn, 1970: 15). وی نوزده سال بعد، همین سؤال را در مقایسه

علوم انسانی و طبیعی مطرح کرد، ولی هنوز هم مطمئن نبود که در علوم انسانی و اجتماعی انگاره ای حاکم شده باشد، هر چند که مانند بعضی ها آن را غیر ممکن نمی دانست. او حتی تصور می کرد بعضی از رشته های علوم اجتماعی، مانند اقتصاد و روانشناسی، در جهت حاکمیت یک انگاره حرکت‌های جدی انجام داده و می دهند (Kuhn, 2000: 222-223). بعضی از جامعه شناسان، مانند ریتزر، جامعه شناسی را علمی چند انگاره ای می دانند. به نظر وی این انگاره ها عبارتند از: انگاره واقیعت اجتماعی، انگاره تعریف اجتماعی و انگاره رفتار اجتماعی (ریتزر، ۱۳۷۹: ۶۳۴-۶۳۵). اما به باور ریمون بودون «جامعه شناسی هرگز بر اساس نظریه کوهن انگاره نبوده و نخواهد بود. همه تلاشهایی که جامعه شناسان کرده اند تا انگاره ای بیابند که براساس آن رشته خود را سامان دهند محکوم به شکست است» (Boudon, 1988: 757). به نظر او بسته به موضوع بررسی جامعه شناس، انگاره مناسب متفاوت خواهد بود و امکان این وجود ندارد که انگاره ای مسلط در جامعه شناسی به وجود آید (Ibid.:768). با این اختلاف نظرها به راحتی نمی توانیم وجود انگاره ای را در جامعه شناسی انقلاب تایید یا تکذیب کرده و مبنای نظری خود قرار دهیم.

علم عادی را کوهن چنین تعریف می کند: «علمی که تحقیقات آن قاطعانه مبتنی بر یک یا چند یافته علمی گذشته است؛ یافته هایی که یک اجتماع علمی خاص آن را به عنوان مبنایی برای تحقیقات بیشتر به رسمیت می شناسد... این یافته ها را می توان انگاره نامید» (Kuhn, 1970: 10). ویژگی های چنین وضعیت علمی عبارتند از این که همه اعضای اجتماعی علمی، نسبت به مبنای انگاره احساس تعهد می کنند و همه از قواعد و معیارهایی برای فعالیت خود استفاده می کنند. با پذیرش انگاره، دانشمندان یک رشته می توانند با اطمینان خاطر به تحقیق پرداخته و کمک زیادی به توسعه علمی در آن حوزه کنند. در چنین وضعی مجلات تخصصی در آن حوزه به وجود می آید، انجمن های تخصصی ایجاد، کتب تخصصی درسی تدوین، و مقالات تخصصی برای متخصصان آن حوزه نوشته می شود و بدین ترتیب انگاره حاکم فعالیت علمی، همه اعضای گروه متخصص را هدایت کرده و سامان می دهد (Kuhn, 1970: 20-22). در چنین حالتی، انگاره خواهد توانست سؤالات و معماهای مربوط به حوزه تخصصی خود را حل کرده و پاسخ های مناسبی به



آنها بدهد و به طور تدریجی و انباشتی علم را در آن رشته توسعه دهد و بالقوگی های آن انگاره را فعلیت بخشد.

در جریان علم عادی، گاهی دانشمندان به مسائل، داده ها و کشفیات جدیدی می رسند. این کشفیات با مشاهده و آگاه شدن از وجود ناسازگاری ها و ناهنجاری هایی (anomaly) بین واقعیات و پیش بینی های مبتنی بر انگاره موجود شروع می شود. این ناسازگاری غیر منتظره به عنوان پدیده ای که انگاره موجود نمی تواند بپذیرد، همانند وقوع خطایی در فرایند تحقیق تلقی می شود و حساسیت بیشتر محقق را بر می انگیزد. ممکن است محقق این ناسازگاری را خطا تلقی کرده و دنبال نکند، یا این که سعی در بررسی بیشتر موضوع کند؛ بررسی بیشتر، داده های جدید و کشفیات جدیدی را برای محقق آشکار می کند که با نظریه و انگاره قبلی قابل تبیین نیست. به تدریج محقق انگاره یا نظریه قبلی را که توان فهم و تبیین این داده ها و واقعیات جدید را ندارد مورد سؤال قرار می دهد و به دنبال چارچوب نظری و انگاره جدیدی می گردد که توان فهم این واقعیات را داشته باشد. بدین ترتیب انگاره ای که قبلاً تمام داده ها و مشاهدات و آزمایشات را تبیین، توجیه و پیش بینی می کرد از اعتبارش کاسته می شود (Ibid., 55-65). نکته قابل توجه در نظریه کوهن آن است که مشاهده ناسازگاری، کشف جدید و حرکت به طرف انگاره جدید فقط در سایه وجود انگاره حاکم قبلی و انجام فعالیت های عادی علمی در آن امکان پذیر است. در غیر این صورت محقق متوجه وجود ناهنجاری نشده و کشف جدیدی هم به دست نمی آمد.

پذیرش شکست نظریه یا انگاره حاکم در حل معماها و سؤالات به وجود آمده، شروع بحران در اجتماع علمی مربوطه تلقی می شود. به نظر کوهن آگاهی از وجود ناسازگاری داده ها با نظریه حاکم نقش مهمی در به وجود آمدن یک ایده و کشف جدید بازی می کند که زمینه ساز نابودی نظریه حاکم و پذیرش و تغییر نظریه و انگاره جدیدی است. چنین وضعیتی منجر به طرح انگاره های متعدد می شود که باید از میان آنها یکی غالب شود. فیلسوفان علم نشان داده اند که داده های خاصی می توانند در بیش از یک ساخت نظری معنا دار شوند. نیز یک ناسازگاری خاص منجر به بحران علمی در یک انگاره نمی شود، چرا که وجود ناسازگاری بین داده ها و نظریه در علم عادی نیز دیده می شود. تنها زمانی

که این ناسازگاریها تداوم یابند، مقاومت کنند و حساسیت زیادی جلب کنند، ممکن است منجر به بحران علمی شوند.

چنین بحران های علمی منجر به کشفیات بیشتر می شود که از انگاره قبلی ناشی نمی شود، بلکه ناشی از فعالیت علمی فرا انگاره ای است. این بحران ها به یکی از سه طریق پایان می پذیرند: علم عادی می تواند به ناسازگاری واقع شده پاسخ گفته و به بحران خاتمه دهد یا آنکه ناسازگاری ادامه می یابد، ولی ناشی از عدم وجود ابزارهای آزمایش لازم برای رفع مشکل تلقی شود، و یا اینکه انگاره رقیبی ظاهر شده و مبارزه ای برای پذیرش انگاره جدید در می گیرد که می توان به آن جنگ انگاره ای نام نهاد (Ibid., 86).

زمانی که انگاره جدید مستقر شود، حوزه تخصصی مربوطه، روش ها و اهداف آن دگرگون می شود. اکنون داده ها در نظام فکری جدید و در روابط جدیدی با یکدیگر و در چارچوب جدیدی قرار داده و معنا می شوند. کوهن این سؤال را مطرح می کند که چرا باید این تغییر انگاره ای را انقلاب نامید؟ پاسخ وی این است که: اولاً انقلاب علمی توسعه علمی غیر انباشتی است که طی آن رژیم علمی کاملاً متفاوت جای رژیم علمی دیگری را می گیرد. ثانیاً، انقلاب علمی که منجر به انگاره جدیدی می شود، همانند انقلاب سیاسی است و فرایند مشابهی را طی می کند: نهادهای موجود پاسخگوی نیازها نیستند و نمی توانند کارکرد مناسب خود را ایفا کنند که منجر به بحران می شود. در هر دو مورد حالت کژکارکردی و بحران به وجود می آید. در هر دو مورد بحران بیشتر به وسیله کسانی احساس می شود که با آن نهادها سروکار داشته و از آنها ناراضی اند؛ در هر دو مورد، انقلابات نوعی دگرگونی در نهادها ایجاد می کنند که در قالب نهادهای قبلی ممکن نیست؛ در هر دو مورد در دوره انقلاب، جامعه به وسیله هیچ یک از نهادها کنترل نمی شود، زیرا نهادهای قدیم کارکرد مناسب ندارند و نهادهای جدید مستقر نشده اند؛ با ادامه بحران، افراد ناچاراً جهت گیری کرده و به یکی از دو گروه طرفداران یا مخالفان پیوسته و جامعه قطبی می شود؛ در این شرایط ساز و کار سیاسی دیگر از کار می افتد و سازوکارهای بسیج توده ای و توسل به قدرت و اجبار و ابزارهای فرانهادی به کار گرفته می شود. در هر دو مورد انتخاب بین دو نوع نظام رقیب انتخابی است بین دو نوع شیوه زندگی کاملاً

متفاوت و غیرقابل سازش (Ibid, 92-95). به عبارت دیگر، پذیرش انگاره ای جدید مستلزم بازتعریف آن حوزه علمی است.

بدین ترتیب ملاحظه می شود که از نظر کوهن انگاره جدید از دگرگونی تدریجی در انگاره قدیم حاصل نمی شود، بلکه نتیجه فرایند انقلابی و غیر انباشتی است. توماس کوهن در نظریه ساختار انقلابات علمی توجه کمی به شرایط اجتماعی و محیطی تولید و انتشار علم و به عبارت دیگر بر موضوع خاص جامعه شناسی علم، داشته است. وی به عنوان فیلسوف علم در این نظریه بیشتر به فرایندهای حاکم بر تولید و تغییر علمی درون رشته علمی، نوع تطبیق یا عدم تطبیق انگاره با پدیده های موجود در حوزه علمی مربوط، و چگونگی توسعه علمی در درون یک انگاره و تغییر یک انگاره به دیگری در اثر انقلابات علمی متمرکز شده است. هر چند که او تاکید می کند فرایندهای حاکم بر اجتماع علمی برای توسعه و تغییر علم حائز اهمیت فراوانی است خود به این موضوع - که بیشتر در حوزه جامعه شناسی علم قرار می گیرد - نپرداخته است. اساسا کوهن، همانند مرتون، عوامل درونی و بیرونی اثر گذار در تغییر و تحول علمی را از هم تفکیک نکرده است. فلاسفه علم اکنون عوامل بیرونی و درونی تغییر و تحول علمی را از هم تفکیک می کنند (Shapere, 1986: 6). ما در این تحقیق علاوه بر عوامل درون - علمی به عوامل برون - علمی موثر در اثرگذاری انقلاب اسلامی در نظریه های جامعه شناسی انقلاب خواهیم پرداخت.

در ادامه بحث به جامعه شناسی علم شاپین و شیفر (Shapin & Schaffer) خواهیم پرداخت که در کتاب پر اثر قدرت و پمپ هوا (Leviathan and Air-Pump)، آمده است. به نظر سکورد، پس از کتاب انقلابات علمی کوهن، این کتاب با نفوذترین اثر در حوزه تاریخ و جامعه شناسی علم است که نشان می دهد شرایط خاص دوره بازگشت (Restoration) در انگلیس چگونه در فرایند نظریه پردازی علمی اثر گذاشته است (Secord, 2004: 657).

شاپین و شیفر در کتاب خود توجه خاصی به شرایط اجتماعی، فرهنگی و مخصوصا سیاسی حاکم در انگلیس آن زمان در تغییرات و نوآوری های علمی کرده اند که بسیار مورد توجه قرار گرفته است. آنها در مطالعه خود در باره تحقیق تجربی مشهور اختراع و پذیرش دستگاه پمپ تخلیه هوا توسط رابرت بویل (Robert Boyle) که به شدت مورد

انتقاد توماس هابز (Thomas Hobbes) بوده است، نشان می‌دهند که حتی آزمایشهای علمی انجام شده و پذیرش نتایج آنها به عنوان علم قابل اعتماد، متأثر از شرایط اجتماعی و سیاسی زمان بوده است (Shapin and Schaffer, 1985: 13). نامبردگان نشان می‌دهند که «موضوع تولید و حفظ دانش موضوعی وابسته به سیاست است و برعکس، موضوع نظم سیاسی نیز همیشه به راه حل‌هایی در حوزه علم نیاز دارد (Ibid., 21).

موضوع حائز اهمیت این است که بویل و هابز در دهه‌های ۱۶۴۰ و ۱۶۵۰ فعالیت می‌کردند که سال‌های انقلاب و جنگ داخلی در انگلیس است؛ سالهایی که سلطنت پلکان و طرفداران پارلمان به شدت با هم نبرد می‌کردند. دهه ۱۶۶۰ نیز دهه پس از جنگ و خرابیهای آن و بازگشت پادشاهی و فرهنگ سیاسی امنیت طلب آن است که بسیاری از مردم حاضر بودند حکومت اقتدارگرای متمرکز را برای جلوگیری از جنگ داخلی تحمل کنند. کسی نمی‌دانست چگونه باید از جنگ و برخورد داخلی مجدد جلوگیری کرد. آزمایشگرایی (experimentalists) مانند بویل ادعا می‌کردند که آنها راهی برای تولید علم یافته‌اند که سبب وفاق می‌شود. هابز هم طرفدار اقتدارگرایی و تمرکز مطلق قدرت در دست پادشاه بود. رژیم پادشاهی احیا شده و چارلز دوم نیز همه هدفش این بود که برای جلوگیری از هرج و مرج، اعمال انضباط کرده و تولید و توزیع علم را کنترل کند. دانشمندان نیز باید نشان می‌دادند که راه تولید دانش آنان منجر به صلح و امنیت عمومی می‌شود و دانش تولید شده اقتدار حاکم و مذهب حاکم را تهدید نمی‌کند. در همین شرایط بود که قوانین سفت و سختی وضع می‌شد که بر همه اجتماعات علمی و مذهبی و فرقه‌ای نظارت شود؛ سانسور کامل بر افکار و انتشارات و مطبوعات و توزیع دانش حاکم باشد و با هر نوع اعتراض برخورد شدید بشود. با تمسک به جلوگیری از جنگ داخلی هر نوع انتقاد و اعتراض به دولت و کلیسا ممنوع اعلام شده بود و دگراندیشان زیادی بازداشت و زندانی شده بودند.

در این شرایط بود که هابز کتاب لویاتان خود را در دفاع از قدرت پادشاه و اقتدار مطلقه او و نفی هر نوع آزادی نقد و عقیده و رفتار به چاپ رساند. در مقابل، بویل معتقد بود باید آزادی کنترل شده و تعریف شود و حدی از تحمل و تساهل وجود داشته باشد، تا مردم به طور داوطلبانه و با تمایل به چنین وضعی تن دهند (Ibid., 338-341). به طور

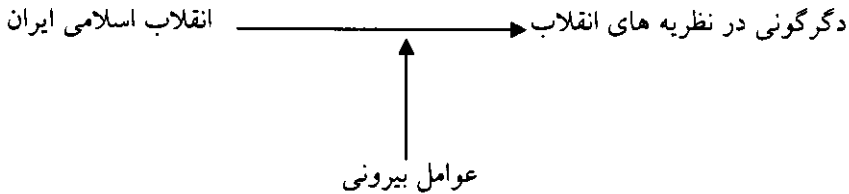
خلاصه، شاپین و شیفر نشان می دهند که شرایط سیاسی و اجتماعی حاکم در زمان بویل سبب شده که نظریه او مقبول و نظریه هابز رد شود، در حالی که هر دو نظریه قابلیت برابری برای پذیرش داشتند. آنان نشان می دهند که برخلاف تصور غالب عالم سیاست و فعالیت های علمی جدا از هم نیستند، بلکه فعالیت علمی و اجتماع علمی به مقدار زیادی وابسته به سیاست و نهادها و سیاست های دولتی است. سه نکته مهمی که از این مطالعه حاصل شده، عبارت است از این که: (۱) تولید علمی موضوعی سیاسی است. (۲) علمی که بدین ترتیب تولید و اعتباریابی می شود، عنصری در عمل سیاسی می شود. (۳) در رقابت بین انواع مختلف ایده ها، آن ایده ای موفق است که بتواند موفقیت سیاسی به دست آورده و خود را وارد نهادهای دیگر کرده و جای خود را تحکیم کند (Ibid., 342). در باره دیدگاه بویل می توان چنین نتیجه گیری کرد: چون شیوه تولید، توزیع، و روش علمی بویل توانست جلب نظر مساعد قدرت سیاسی را نموده و کارآیی خود را برای خدمت به اهداف سیاسی حکومت بقبولاند، موفق شد؛ در حالی که دیدگاه هابز توانست چنین موقعیتی را به دست آورد. خلاصه، دیدگاهی که این پژوهشگران و سایر محققان متاخر بر آن تاکید دارند، آن است که علم و تولیدات و دگرگونی علمی تحت تاثیر شرایط محیطی است.

**چارچوب نظری و فرضیه:** از تلفیق مباحث فوق چارچوب نظری این تحقیق تدوین شد. بر اساس نظریه کوهن دگرگونی علمی عادی در انگاره یا نظریه، با بررسی داده های موجود و مشاهده شده در آن انگاره یا نظریه به وجود می آید. با مطالعه و تحقیق بیشتر بر اساس داده های جدید، نظریات موجود تقویت و تکامل می یابند و بدین ترتیب تدریجاً ظرفیت های بالقوه آن انگاره و نظریه بالفعل شده و رشد و توسعه می یابد. اگر داده های یافت شده نتوانند به هیچ روی در درون انگاره موجود و با نظریات آن توصیف و تبیین شوند، با تکرار این نابهنجاری ها آن نظریه و انگاره زیر سؤال رفته و راه برای تغییر و دگرگونی آن انگاره و احتمالاً شکل گیری و جایگزینی انگاره جدیدی به جای انگاره پیشین باز می شود. این نوع رهیافت برای دگرگونی علمی، رهیافت مبتنی بر تغییر و تحول علمی به کمک عوامل درون - علمی است.

مثلاً، در حوزه بررسی نظریات انقلاب، وقوع انقلاب اسلامی پدیده و داده ای درون (internal) حوزه مطالعه جامعه شناسی انقلاب است. این واقعه یا داده یا فاکت (fact) جدید باید بتواند در نظریات و یا انگاره های موجود جامعه شناسی انقلاب قابل فهم و تبیین باشد. با بررسی این پدیده به کمک انگاره ها و نظریات موجود، آنها می توانند تقویت یا تضعیف شوند و راه برای اصلاح آن نظریه ها و یا شکل گیری نظریات جدید باز شود. ناتوانی انگاره ها و نظریات موجود در تبیین انقلاب اسلامی نوعی نابهنجاری علمی به دنبال می آورد که جامعه شناسان انقلاب سعی می کنند این نابهنجاری را در درون انگاره و نظریات موجود رفع کنند، و اگر نتوانستند امکان دارد راه برای نظریه پردازیهای جدید در این زمینه هموار گردد. در هر صورت، وقوع هر انقلابی و تلاش جامعه شناسان انقلاب برای فهم و تبیین آن به کمک نظریات موجود راه را برای تقویت، اصلاح و یا جایگزینی در نظریه های انقلاب هموار می کند. دیدگاه حد اقلی در این زمینه می تواند این باشد که وقوع انقلاب اسلامی سبب اصلاح نظریات موجود انقلاب گشته است، و دیدگاه حداکثری این که انقلاب اسلامی سبب تغییر انگاره ای در جامعه شناسی انقلاب شده است. از آنجا که در مباحث خود کوهن نظریه و انگاره به دقت از هم تفکیک نشده اند و غالباً مترادف به کار رفته است، ما در این مقاله قصد پرداختن به این موضوع که انگاره های حاکم در جامعه شناسی انقلاب کدامند و یا این که با چه تعریفی از انگاره، اصلاح انگاره ای یا جایگزینی انگاره اتفاق می افتد، دیدگاه حد اقلی را مد نظر داریم، بدین معنی که به بررسی این سؤال می پردازیم که آیا وقوع انقلاب اسلامی سبب اصلاح نظریه های مربوط به تبیین وقوع انقلاب شده است؟

بر اساس نظریه مرتون و شاپین و شیفر و دیگر نظریه پردازان جامعه شناسی علم، علاوه بر اثر عوامل درون-علمی عوامل برون-علمی (external) یا فرا علمی (extrascientific)، مانند عوامل سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و تاریخی نیز در تغییر و تحول علمی و نظریه پردازی اثر قابل توجهی می گذارند. بنابراین نظریات، علاوه بر وقوع انقلاب اسلامی و متغیرهای مربوط به خود انقلاب به عنوان عامل درون-علمی در حوزه جامعه شناسی انقلاب به احتمال زیاد عوامل بیرونی نیز در دگرگونیهای مورد بررسی در نظریه پردازی انقلاب تاثیر گذار بوده اند. این عوامل خارجی شامل شرایط زمانی و

کشوری و منطقه ای وقوع انقلاب و وضعیت سیاسی، فرهنگی، و اقتصادی بین المللی زمان وقوع انقلاب اسلامی است. خلاصه این چارچوب نظری در مدل زیر دیده می شود:



فرضیه اصلی تحقیق: وقوع انقلاب اسلامی ایران و مطالعه آن موجب کشف ناسازگاری های علمی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلابات شده و دگرگونی قابل توجهی در آنها ایجاد کرده، و عوامل بیرونی نیز این اثرگذاری را تقویت کرده اند. این فرضیه حاوی پنج فرضیه فرعی است که بعداً توضیح داده خواهند شد.

### ۳. روش تحقیق

روش این تحقیق تحلیل محتوای کیفی مقاله های علمی مربوط به انقلاب اسلامی و نظریه های انقلاب است. برای بررسی فرضیه فوق از تحلیل محتوای کیفی اسناد (مقاله های) موجود در باره انقلاب اسلامی و نظریات انقلاب استفاده خواهد شد. از آنجا که نظریه های جدید ابتدا در مقالات علمی و بعد در کتاب های مربوطه مطرح می شود، برای این بررسی می باید مقالات تخصصی منتشر شده پس از انقلاب اسلامی (از ۱۹۷۹ میلادی به بعد) در باره موضوع، مورد بررسی قرار گیرند. با توجه به محدودیت امکانات و منابع و مقدماتی بودن این کار در این تحقیق کلیه مقالات موجود در بیش از ۵۰۰ مجله علمی حوزه علوم انسانی و اجتماعی مضبوط در کتابخانه مجازی JSTOR که از غنی ترین سامانه های موجود بین المللی حاوی مقالات، معرفی کتاب و نقدهای علمی است و از طریق دانشگاه ویسکانسین در شهر مدیسون آمریکا (University of Wisconsin-Madison) در اختیار اینجانب بوده است، استفاده شده است. همانطور که اشاره شد، این مجلات مربوط به علوم انسانی و اجتماعی (social sciences and humanities) به معنی

وسیع کلمه بوده و شامل رشته هایی مانند قانون، روانشناسی، سیاست عمومی، اقتصاد، تاریخ، علوم سیاسی، جامعه شناسی، مطالعات خاورمیانه، مذهب، هنر و غیره می باشد، که بدیهی است بعضی از آنها حاوی مقالات مربوط به انقلاب اسلامی نبودند. به علاوه، بعضی از آنها قبل از انقلاب شروع به انتشار کرده و برخی پس از انقلاب منتشر شده اند. لازم به ذکر است که سامانه JSROR در حال حاضر مقالات مجلات عضو را تا سال ۲۰۰۳، یعنی تا یک مقطع زمانی ۲۵ سال از وقوع انقلاب اسلامی یا یک ربع قرن را پوشش می دهد. در ۷۵ مورد از این مجلات ۲۲۵ مقاله در باره انقلاب اسلامی و یا حاوی مطالب مربوط به انقلاب اسلامی به دست آمد که به صورت زیر توزیع شده اند:

جدول توزیع مجلات حاوی مقالات در باره انقلاب اسلامی

ردیف	تعداد مقالات	تعداد مجلات	درصد	درصد تجمعی
۱	۱ تا ۲	۵۷	۷۶	۷۶
۲	۳ تا ۴	۵	۷	۸۳
۳	۵ تا ۶	۴	۵	۸۸
۴	۷ تا ۸	۴	۵	۹۳
۵	۹ تا ۱۰	۱	۲	۹۵
۶	۱۱ و بیشتر	۴	۵	۱۰۰
جمع ۷۵ شماره ۱۰۰ مجله				

تحلیل محتوای مقالات فوق نشان داد که از این مقالات ۵۷ مقاله حاوی مطالب نظریه ای مربوط به بُعدی از ابعاد انقلاب بودند، که باید تحلیل محتوا می شدند. این مقالات در ۳۱ نشریه چاپ شده اند. حد اکثر تعداد مقالات در یک نشریه ۱۰ مقاله بود که در نشریه Theory and Society چاپ شده است. در ۱۸ مجله نیز در هر یک فقط یک مقاله در این زمینه یافت شد. بنابراین، میانگین تعداد مقالات در این نشریات حدود ۲ مقاله در هر نشریه می شود. از این ۵۷ مقاله ۴۱ مقاله مستقیماً در باره انقلاب اسلامی است و ۱۶ مقاله دیگر بطور غیر مستقیم.



تعریف متغیرها: برای این که بتوانیم اثر گذاری انقلاب اسلامی را در نظریه پردازی انقلاب در مجلات مورد نظر مطالعه کنیم، ابتدا لازم بود سه متغیر اصلی موجود در فرضیه تعریف شوند: «دگرگونی در نظریه های مربوط به وقوع انقلاب» متغیر وابسته، «وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن» و «عوامل بیرونی» متغیرهای مستقل و کنترل فرضیه هستند.

دگرگونی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلاب (متغیر وابسته): ریتزر نظریه جامعه شناسی را چنین تعریف می کند: «نظریه جامعه شناسی نظام دامن گسترده ای از افکار است که با مهم ترین قضایای مربوط به زندگی اجتماعی سرو کار دارد» (ریتزر، ۱۳۷۹: ۴). فرهنگ علوم اجتماعی نظریه را «مجموع بینش های سازمان یافته و منتظم در مورد موضوعی مشخص» (بیرو، ۱۳۷۰: ۴۲۸) تعریف کرده است. در تعریف دیگری چنین آمده است: «نظریه مجموعه ای از گزاره هایی در باره روابط بین ویژگی های واقعیت است که به طریق قیاسی سامان یافته است» (Liao, 1990: 86). کوهن در کتاب تئوری های انقلاب می نویسد: تئوری مجموعه یک پارچه ای از روابط است که «وسیله ای برای سازمان دادن به آنچه که در هر زمان مشخص در باره مسئله یا موضوعی که کما بیش صریحا مطرح شده واقعا یا به گمان خود می دانیم» (کوهن، ۱۳۶۹: ۵۱). با توجه به این تعاریف، اگر ما انقلاب را پدیده ای اجتماعی در نظر بگیریم، نظریه انقلاب را می توانیم چنین تعریف کنیم: تئوری یا نظریه انقلاب، مجموعه یک پارچه ای از گزاره های مربوط به انقلاب است که دانش ما را در باره این پدیده اجتماعی سامان می دهد.

با توجه به تعریف فوق، تغییر در یک نظریه عبارت است از تغییر در گزاره ها یا فرضیه های یک نظریه مربوط به انقلاب. از آنجا که گزاره ها و فرضیه ها از مفاهیم و متغیرها ساخته می شوند، افزوده شدن یا کاسته شدن مفاهیم، نشان دهنده تغییر در گزاره ها و فرضیه های نظریه و تغییر در گزاره ها و فرضیه های یک نظریه دگرگونی در نظریه خواهد بود. اگر فرضیه یا فرضیه های اصلی یک نظریه پا بر جا بوده و فرضیه ها و گزاره های فرعی نظریه تغییر یابد، اصلاح در نظریه واقع شده است. در صورتی که فرضیه یا یکی از فرضیه های اصلی نظریه ای تغییر یابد، می توان گفت که نظریه جدیدی تدوین شده است. بنابراین، دگرگونی در نظریه های انقلاب شامل هر دو نوع دگرگونی اصلاحی

و مطرح شدن نظریه جدید را شامل خواهد شد و کاسته شدن یا افزایش یک متغیر یا مفهوم نیز به معنای دگرگونی در نظریه انقلاب محسوب می شود.

لازم به ذکر است که نظریه های مطرح در باره وقوع پدیده انقلاب قبل از وقوع انقلاب اسلامی که در کتاب *تئوری های انقلاب*، تالیف آلون استانفورد کوهن (۱۹۷۶) آمده است عبارتند از: نظریه های مارکسیستی انقلاب (شامل نظریه مارکس، لنین و مائو)، نظریه کارکردگرایی جانسون، نظریه جامعه توده وار کورن هاووزر نظریه های روانشناسانه انقلاب، شامل نظریه سرکوب غرائز سوروکین، نظریه توقعات فزاینده جمیز دیویس و نظریه محرومیت نسبی رابرت تد گار (کوهن، ۱۳۶۹). در کتاب چارلز تیلی، یکی از کتاب های مهم جامعه شناسی انقلاب که در سال ۱۹۷۸، یعنی درست قبل از وقوع انقلاب اسلامی منتشر شده است علاوه بر نظریات فوق، نظریه نوسازی و نهادمندی ساموئل هانتینگتون نیز مطرح شده و خود تیلی نظریه بسیج سیاسی را ارائه می کند (Tilly, 1978). یکی دیگر از کتاب های مهم جامعه شناسی انقلاب کتاب مشهور *States and Social Revolutions* تد اسکاکپال است که در سال ۱۹۷۹ منتشر شده و یکی از اثرگذارترین کتب در این زمینه بوده است (اسکاکپال، ۱۳۷۶). در این کتاب ضمن نقد نظریه های موجود، یک نظریه ساختارگرایی نو مارکسیستی به وسیله اسکاکپال تدوین شده است (Skocpol, 1979). در واقع این نظریه که حاوی و مکمل نظریات مارکسیستی پیشین است به عنوان تنها نظریه مطرح نئو مارکسیستی قبل از وقوع انقلاب اسلامی تلقی می شود. گلدستون در مقاله ای که در سال ۱۹۸۰ منتشر کرده است و در آن نظریه های نسل سوم انقلاب را بررسی می کند که بیشتر به آنها اشاره شد، نظریه ارزش افزوده نیل اسملسر (Smelser, 1962) را نیز متعلق به نسل دوم نظریه های انقلاب ذکر کرده است (Goldstone, 1980: 339-343).

بدین ترتیب در زمان وقوع انقلاب اسلامی، نظریه های تبیینی مهم مطرح در جامعه شناسی انقلاب شامل نظریه های روانشناسانه توقعات فزاینده، نظریه محرومیت نسبی، نظریه جامعه توده وار؛ نظریات ساختارگرایانه کارکردی جانسون، اسملسر و هانتینگتون؛ نظریه ساختارگرایی آیزنشتاد؛ نظریه ساختارگرایی نئو مارکسیستی پیچ و اسکاکپال؛ و نظریه بسیج سیاسی و انتخاب عقلانی چارلز تیلی بوده است. در این مقاله قصد و امکان بررسی و توضیح این نظریات نیست، که در منابع ذکر شده وجود دارد، بلکه هدف ما بررسی

دگرگونی هایی است که احتمالاً در این نظریات ایجاد شده یا اشاره به ایجاد نظریات جدیدی است که تحت تاثیر مستقیم و غیرمستقیم انقلاب اسلامی تدوین شده است.

**متغیرهای مستقل و کنترل:** متغیرهای مستقل و کنترل فرضیه، «وقوع و مطالعه انقلاب اسلامی» و «عوامل بیرونی اثرگذار در تاثیر انقلاب اسلامی» است. وقوع و مطالعه انقلاب اسلامی نیاز به تعریف ندارد و منظور از آن انقلاب ۱۳۵۶-۱۳۵۷ و یا ۱۹۷۸-۱۹۷۹ میلادی در ایران است؛ و منظور از مطالعه آن تحقیقات انجام شده در باره انقلاب اسلامی و منعکس شده در نشریات خارجی مذکور می باشد. منظور از عوامل بیرونی ( external or extra-theoretical) عواملی محیطی هستند که در مطالعات جامعه شناسی علم در حوزه نظریه پردازی جامعه شناسی انقلاب قرار نمی گیرند، ولی در روند اثرگذاری انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب تاثیر گذاشته و توجه اندیشمندان به انقلاب اسلامی و آثار نظریه ای آن را تشدید می کنند؛ به عبارت دیگر، این عوامل همان عواملی هستند که جامعه شناسی علم آنها را به عنوان عوامل خارجی و فرا علمی تلقی کرده در نظریه پردازی و دگرگونی نظریات علمی موثر می داند. این عوامل خارجی شامل عوامل سیاسی، اقتصادی، علمی، و فرهنگی بین المللی هستند که سبب اهمیت بیشتر انقلاب اسلامی و توجه بیشتر نظریه پردازان به انقلاب اسلامی شده است. با توجه به نکات فوق معلوم می شود در این تحقیق موضوع تحلیل ما فراملی و جهانی است، زیرا انقلاب اساساً پدیده ای بین المللی است، در نتیجه عوامل محیطی نیز شامل عوامل و متغیرهای بین المللی خواهند بود.

**چگونگی بررسی فرضیه:** فرضیه ما در دو قسمت بررسی خواهد شد. قسمت اول بررسی رابطه متغیر مستقل یا وقوع و مطالعه انقلاب اسلامی با متغیر وابسته یا نظریه های مربوط به علل وقوع انقلاب است. قسمت دوم، بررسی عوامل بیرونی اثرگذار در تاثیر انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب به عنوان یک متغیر واسطه یا کنترل است.

برای بررسی اثر انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب- همانطور که قبلاً توضیح داده شد- ۲۲۵ مقاله جمع آوری شد. با مطالعه این مقالات مشخص شد که ۵۷ مقاله از آنها حاوی مطالب نظریه ای مربوط به انقلاب است، ۴۱ مقاله از آنها حاوی مباحث نظریه ای بود که موضوع مطالعه شان مستقیماً انقلاب اسلامی یا موضوعات مربوط به آن

بوده؛ بدین معنی که محققان با استفاده از نظریات مطروحه انقلاب اسلامی را بررسی کرده و نارسایی‌ها یا به قول توماس کوهن ناهنجاری‌هایی (anomalies) را در توصیف و تبیین این پدیده در نظریات موجود یافته‌اند. سپس این افراد با توجه به واقعیات انقلاب اسلامی آن نظریه‌ها را نقد کرده و اصلاحات نظری یا نظریات جدیدی را مطرح کرده‌اند. از آنجا که این نظریات مستقماً از بررسی انقلاب اسلامی حاصل شده است، ما این دستاوردهای نظریه‌ای را اثر انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب تلقی می‌کنیم. بنابراین، منظور از اثر مستقیم انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب، اصلاح نظریه‌های موجود یا تدوین نظریه‌ای جدید با بررسی انقلاب اسلامی و یا موضوعات مربوط به آن است.

در ۱۶ مقاله از این مقالات، موضوع بررسی مقاله بر مبنای عنوان آن، انقلاب اسلامی نبوده است، ولی در محتوای آن به انقلاب اسلامی هم به عنوان یک مصداق پرداخته شده است، یا از منابع مربوط به آن برای نقد و اصلاح و طرح نظریه‌ها استفاده شده است. این نوع اثرگذاری را در نظریه پردازی انقلاب اثرگذاری غیرمستقیم نامیده ایم. بنابراین، منظور از اثر غیر مستقیم، اصلاح نظریه‌های موجود یا طرح و تدوین نظریه‌ای جدید با استفاده جزئی، جنبی یا غیر مستقیم - با استناد به آثاری که مستقیماً در باره انقلاب اسلامی بوده - می‌باشد. بدین ترتیب اثر انقلاب اسلامی در نظریه پردازی انقلاب‌ها مورد بررسی قرار گرفته است.

در بررسی اثر «عوامل خارجی اثر گذار در تأثیر انقلاب اسلامی» به عوامل مختلفی می‌پردازیم که سبب شده است توجه اندیشمندان به آن بیشتر شود. این عوامل تشدید کننده در مقالات بررسی شده هم مورد توجه و اشاره قرار گرفته‌اند. به عبارت دیگر، بررسی‌های مقدماتی نشان می‌دهد که انقلاب اسلامی خیلی بیشتر از مثلاً انقلاب نیکاراگونه که همزمان با انقلاب اسلامی واقع شده مورد مطالعه و توجه نظریه پردازان انقلاب بوده است. سؤال این است که چرا چنین بوده است؟ در مباحث جامعه‌شناسی علم دسته‌ای از عوامل تحت عنوان عوامل خارجی یا بیرون از علم مطرح است که در مطالعه موضوعات یا روابط خاص اثر گذاشته و آن را تشدید و یا تضعیف می‌کند. این عوامل را نیز براساس مباحث مطرح شده در مقالات مورد بررسی عنوان خواهیم کرد.

چگونگی تحلیل محتوای مقالات: برای بررسی ۵۷ مقاله به دست آمده از تحلیل محتوای کیفی استفاده شده است. بدین ترتیب که ابتدا موضوع های اصلی مورد بررسی موجود در مقالات، شامل (۱) اهمیت عوامل فرهنگی در تبیین انقلاب، (۲) اهمیت بحران مشروعیت در وقوع انقلاب، (۳) کاهش اهمیت عوامل ساختاری در تبیین انقلاب و (۴) نقش زنان در انقلابات مشخص شدند. سپس بر اساس آنها به تحلیل محتوای کیفی مقالات پرداخته شد. تحلیل محتوای کیفی مقالات بدین ترتیب انجام گرفت که هر یک از این ۵۷ مقاله به دقت توسط محقق مطالعه شد و مطالب مربوط به چهار موضوع بالا که در مقالات وجود داشت استخراج و در ذیل هر یک از ابعاد مربوط ثبت گردید تا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرند.

#### ۴. بررسی و آزمون فرضیه تحقیق

فرضیه اصلی ما این بود که انقلاب اسلامی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلاب تاثیر قابل توجهی داشته است و این تاثیر به وسیله بعضی از عوامل فراعلمی و بیرونی تشدید شده است. از آنجا که در باره علل وقوع انقلابات، چهار موضوع عوامل فرهنگی، بحران مشروعیت، عوامل ساختاری و جنسیت مورد بحث قرار گرفته بود، فرضیه فوق به چهار فرضیه فرعی تجزیه شد. بدین ترتیب که وقوع انقلاب اسلامی در نقشی که عوامل فرهنگی، مشروعیتی، ساختاری و جنسیتی در نظریه های مربوط به علل وقوع انقلابات داشتند، دگرگونی قابل توجهی ایجاد کرده است. در این قسمت هرکدام از فرضیات فرعی جداگانه بررسی خواهد شد. لازم به ذکر است که ابعاد اثرگذاری نظری انقلاب اسلامی بیشتر از این موارد بوده است که نمی توان همه آنها را در یک مقاله جمع کرد؛ لذا ما در این مقاله به همین موضوع محدود بسنده می کنیم.

لازم به یادآوری است که بسیاری از اندیشمندان حوزه انقلاب ناکارآمدی نظریات موجود را برای تبیین انقلاب اسلامی مطرح کرده اند. مثلاً، بخش (Bakhash) در این باره اظهار می دارد از آنجا که نظریات موجود توان تبیین انقلاب اسلامی را نداشته اند، متخصصان تلاش کرده اند یا نظریات موجود را اصلاح کنند و یا نظریات جدیدی را با مطالعه آن مطرح کنند (Bakhash, 1991: 1489). خانم نیکی کدی، یکی از

ایران‌شناسان به نام نیز بیان می‌دارد که حتی جدیدترین نظریه‌های انقلاب هم توان تبیین انقلاب اسلامی را ندارد. اساساً نظریات تبیین طبقاتی انقلابات به وسیله انقلاب اسلامی رد شده است. همین طور وی اظهار می‌دارد که نظریه کرین بریتون در باره رادیکالیزه شدن انقلابات پس از سقوط رژیم حاکم نیز در باره انقلاب اسلامی صادق نیست (Keddie, 1983: 589-590). ارجمند جامعه‌شناس ایرانی الاصل ساکن آمریکا در باره اهمیت نظریه‌ای انقلاب اسلامی می‌نویسد که این انقلاب نظریه ساختارگرایی مشهور اسکاکپال را زیر سؤال برده و نادرست بودن آن را ثابت می‌کند. هر چند اسکاکپال تاحدی نظریه خود را خودش اصلاح کرده است تا بتواند انقلاب اسلامی را تبیین کند، به نظر ارجمند اصلاحات وی ناکافی است و نظریه اش نیاز به اصلاحات اساسی تری دارد (Arjomand, 1986: 387). جرالد گرین هم که انقلاب اسلامی را مطالعه کرده است، نتیجه‌گیری می‌کند که نظریه‌های معمول انقلاب نمی‌توانند آنرا تبیین کنند (Green, 1984).

#### الف - اهمیت عوامل فرهنگی در تبیین انقلاب:

در این قسمت به اثرگذاری انقلاب اسلامی در طرح یا ارتقاء جایگاه فرهنگ، مذهب و ایدئولوژی در تبیین انقلابات می‌پردازیم. در نظریات قبلی انقلاب، خاصه نظریات ساختارگرایی، بسیج منابع، مارکسیستی جدید و حتی روانشناختی، فرهنگ و مقوله‌های مربوط به آن جایگاه مهم و قابل توجهی نداشتند. این متغیرها یا به طور کلی در این نظریات غایب بودند و یا به عنوان متغیر اصلی تعیین کننده مورد توجه نبودند. با توجه به این که فرهنگ، دین و ایدئولوژی نقش غیرقابل انکاری در انقلاب اسلامی ایفا کرد، اندیشمندان جهان در مطالعه آن متوجه اهمیت این مقولات شده و سعی در اصلاح نظریات موجود یا طرح نظریات جدیدی کردند که در ذیل به آنها می‌پردازیم.

آبراهامیان در مقاله خود تاکید می‌کند که مذهب شیعه به عنوان نظامی فرهنگی نه تنها تریاک توده‌ها نبود، بل ایدئولوژی انقلابی رادیکالی بود که توانست دگرگونی اساسی در همه زمینه‌های زندگی اجتماعی ایران به وجود آورد (Abrahamian, 1982). مزروعی نیز در مقاله خود اظهار می‌دارد که در جهان سوم در دو تمدن هندو و اسلام، فرهنگ نقش

سیاسی مهمی ایفا کرده است. در واقع آنها مرکز ثقل امنیت کشورهای جهان سوم هستند، ولی در حال حاضر در جریان تغییر این مرکز ثقل به نفع اسلام هستیم (Mazrui, 1981: 20). یکی از نظریه پردازان انقلاب جان فورن می باشد که در مورد انقلاب اسلامی تحقیقات مهمی انجام داده است. وی اظهار می کند که با مطالعه انقلاب اسلامی و نیکاراگوا به این نتیجه رسیده است که باید به عوامل ساختاری و فرهنگ توجه متعادلی در نظریه های انقلاب بشود. او بیان می کند که باید به پنج عامل در تبیین انقلابات توجه شود: توسعه وابسته، دولت سرکوبگر متکی بر شخص، شکل گیری فرهنگ سیاسی مقاومت، بحران ناشی از رکود اقتصادی، و فضای باز بین المللی (Foran, 1997a: 228). به نظر جان فورن غیبت دو عامل از ۵ عامل بالا می تواند سبب عدم وقوع انقلاب شود. بدین ترتیب وی یکی از عوامل مهم وقوع انقلابات را وجود فرهنگ سیاسی مقاومت معرفی می کند که از مطالعه انقلاب اسلامی به آن رسیده است (Ibid., 261).

جان فورن در مقاله دیگری به موضوع ریشه های فرهنگی انقلاب و نقش فرهنگ در شکل دادن به پیامدهای انقلاب می پردازد. او در این مقاله نیز تاکید می کند که برای فهمیدن انقلاب استفاده از مقوله فرهنگ اجتناب ناپذیر است (Foran, 1997b: 204). او اذعان می کند که موضوع فرهنگ در نوشته ها و تحقیقات اخیر انقلاب به حدی برجسته و آشکار شده است که «مطالعات دانشمندان اجتماعی از انقلاب را به سطح نظریه ای جدیدی هدایت می کند (Ibid., 207). وی در این مقاله نیز به «فرهنگ های سیاسی مقاومت و مخالفت» پرداخته و توضیح می دهد که این فرهنگ ها در انقلاب می توانند متعدد بوده و برخی مذهبی و برخی غیر مذهبی باشند. او می پذیرد که فرهنگ نه تنها ائتلاف مخالفان را حفظ می کند، بلکه در فهمیدن فرایند انقلابی و پیامدهای انقلاب نیز نقش محوری دارد. فورن علاوه بر نقش فرهنگ سیاسی مقاومت، اهمیت ایدئولوژی و معانی فرهنگی رایج و عاملیت را در شکل دادن به فرایند انقلاب و سازماندهی انقلاب و پیامدهای آن بسیار موثر می داند. به طور خلاصه، به نظر نامبرده «فرهنگ نقش پیچیده و مهمی هم در ایجاد انقلاب و هم در پیامدهای آن دارد» (Ibid., 219).

بدین ترتیب ملاحظه می شود که جان فورن، بر اساس مطالعات خود از انقلاب اسلامی، عامل فرهنگی را در نظریه پردازی انقلاب وارد کرده و آن را برای تبیین انقلاب،

فهمیدن فرایند و نتایج انقلاب عاملی اساسی می‌داند. مضافاً اینکه با افزودن عنصر فرهنگ و مقوله‌های مربوط به مطالعات انقلاب به نظر وی نظریه پردازی انقلاب به سطح جدیدی ارتقا یافته است. این سطح جدید در مطالعات انقلاب را او در مقاله دیگری تحت عنوان نسل چهارم نظریه پردازی انقلاب معرفی کرده است (Foran, 1993). نامبرده در آن مقاله اشاره می‌کند که مطالعات انجام شده روی انقلاب اسلامی و نیکاراگوآ و بعد از آنها درباره وقایع اروپای شرقی، سبب شده است که بینش‌های جدیدی در نظریه پردازی انقلاب به دست آید. در این مطالعات علاوه بر عوامل ساختاری به عناصر عاملیت، فرهنگ و ایدئولوژی هم توجه می‌شود که در نظریات نسل سوم مورد توجه قرار نمی‌گرفت. اساساً در نظریات نسل سوم انقلاب، که نظریات قبل از انقلاب اسلامی هستند، به سبب این که دیدگاه ساختارگرایی، خاصه ساختارگرایی اسکاکپال، غالب بود، به عناصر فرهنگی توجهی مبذول نمی‌شد؛ و این عوامل به عنوان متغیر مستقل تعیین کننده به حساب نمی‌آمدند که بتوانند در ایجاد، فرایند و یا نتایج انقلاب موثر باشند (9, Ibid.).

میرسپاسی، یکی دیگر از صاحب‌نظران انقلاب اسلامی، اظهار می‌دارد که انقلاب اسلامی نقطه عطفی است که بحران سیاست سکولار را در زمان ما نشان می‌دهد. برای آنکه نوسازی و غربی کردن جامعه ایران در دهه‌های ۶۰ و ۷۰، این کشور را از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دگرگون کرد و منجر به ازخودبیگانگی فرهنگی و قطبی شدن آن شد، در عین اینکه استبداد سیاسی شاه را نه تنها تغییر نداد، بلکه تقویت کرد. با تداوم سیاست‌های نوسازی شاه، شهرنشینی، نابرابری، فقر و سایر مشکلات اجتماعی افزایش یافته و آگاهی و اعتراضات مردم را افزایش داد. این وضعیت دو جریان فکری سکولار و اسلامی مخالفت با شاه را دامن زد که به تدریج با سیاسی شدن شیعه و با رهبری امام خمینی گفتمان سیاسی اسلامی بر سکولار غالب شد. در این تغییر گفتمان سیاسی به نفع گفتمان اسلامی افرادی چون آیت الله مطهری و دکتر شریعتی نقش بسزایی ایفا کردند. با توسعه بیشتر فرهنگ سیاسی شیعی و استقبال مردم از سیاست اسلامی به عنوان تنها راه حل مشکلاتشان، گفتمان اسلامی به گفتمان هژمونیک تبدیل شد. بدین ترتیب، انقلاب اسلامی را باید در متن تاریخ و وضعیت سیاسی، اقتصادی و فرهنگی خود جامعه ایران دریافت.



در واقع با تضعیف گفتمان سکولار، اسلام سیاسی و نهادها و رهبری حامی آن از فرصت استفاده کرده و مردم ناراضی ایران را بسیج کردند. رهبری جنبش یک ایدئولوژی سیاسی مردمگرا (پوپولیستی) ارائه داد که به مردم از خود بیگانه شده ایران هویت، وحدت اجتماعی و احساس قدرت جدیدی بخشید. گفتمان سیاسی سکولار و طرفداران آن توان مقابله با گفتمان سیاسی اسلامی و طرفداران آن را نداشت و لذا به حاشیه رانده شد و گفتمان اسلامی پیروز میدان شد (Mirsepassi, 1994). به طور خلاصه، به نظر میرسپاسی فرهنگ و ایدئولوژی اسلامی نقش اساسی در پیروزی انقلاب اسلامی داشت و بدون در نظر گرفتن آن فهمیدن و تبیین آن ممکن نیست، عاملی که نظریات موجود انقلاب به آن توجه نکرده اند.

ارجمند در مقاله خود، انقلاب اسلامی را اولین انقلاب سنتگرا در تاریخ مدرن دانسته و اظهار می کند که کنار گذاشتن علمای شیعه از صحنه قدرت سیاسی عامل مهمی در وقوع انقلاب است، زیرا روحانیت شیعه به عنوان قشر به هم پیوسته دارای وحدت و انسجام بالایی بوده و روی نهادهای مذهبی مستقل کنترل داشت. بر این اساس وی بیان می کند که انقلاب اسلامی نظریات نوسازی موجود انقلاب را زیر سؤال برده و در زمینه نظریه پردازی انقلاب به عنوان انقلابی کبیر اهمیت بسزایی دارد. انقلاب اسلامی نشان می دهد که مذهب در سیاست امروز بسیار اثرگذار است. این انقلاب سبب شده است که ما مدل های ساده و تک خطی کنتی را به نفع مدل وبری که نقش فرهنگ را در دگرگونی های اجتماعی عمده می کند به کنار بگذاریم (Arjomand, 1989: 116-118).

بعدا توضیح داده خواهد شد، که اسکاکپال نظریه پرداز ساختارگرای معروف انقلاب با بررسی انقلاب اسلامی نظریه خود را اصلاح کرده و عامل فرهنگ و ایدئولوژی را وارد بررسی انقلاب می کند، ولی در این تجدید نظر او اثر فرهنگ و ایدئولوژی را محدود به فرایند و پیامدهای انقلاب می کند. ویلیام سول (William Swell) نظریه پرداز دیگر انقلاب با مطالعه آثار مربوط به انقلاب اسلامی، به اسکاکپال ایراد وارد کرده و اصلاحات وی را ناکافی می داند وی خود با الهام از انقلاب اسلامی به مطالعه نقش ایدئولوژی در انقلاب فرانسه، یکی از انقلاباتی که اسکاکپال بررسی کرده است، پرداخته و ثابت می کند که ایدئولوژی انقلابی در وقوع انقلاب فرانسه نقش مهمی داشته است. به نظر او باید به

ایدئولوژی به عنوان عامل اصلی تبیین کننده وقوع انقلاب نگریست. ایشان ادعا می کند که ایدئولوژی نقش مهمی هم در وقوع انقلاب و هم در پیامدهای انقلاب ایفا می کند. وی ایدئولوژی را یک عنصر ساختاری مستقل و جمعی تعریف کرده که در ساختن نظم اجتماعی نقش مهمی ایفا می کند (Swell, 1985).

معدل، یکی دیگر از جامعه شناسان ایرانی الاصل در آمریکا که انقلاب اسلامی را مطالعه کرده، بر اساس مطالعه آن مفهوم سازی جدیدی از ایدئولوژی ارائه داده است. او در باره اهمیت علی ایدئولوژی در انقلاب اسلامی می نویسد، هرچند که در ایران قبل از انقلاب مشکلاتی وجود داشت، اما نمی توان گفت که ایران در وضعیت بحران سیاسی و اقتصادی بود. ایران زمان شاه به وسیله ایدئولوژی انقلابی به بحران کشیده شد. نارضایتی اجتماعی مردم ایران توسط گفتمان اسلامی یا ایدئولوژی به جنبش انقلابی تبدیل شد. بحران انقلابی وقتی روی داد که ایدئولوژی انقلابی مخالفان اسلامی بر ایدئولوژی شاهی غلبه کرد، زیرا که این دو کاملاً با هم متضاد بودند. از آنجا که نارضایتی مردم در قالب ایدئولوژی اسلامی ارائه و بیان شد، جنبش انقلابی فراتر از اختلافات اجتماعی و طبقاتی رفته و توده ای شد (Moaddel, 1992: 366). بنابراین اسلام انقلابی، با تبدیل کردن مشکلات اقتصادی به بحران انقلابی، به طور مستقل به وقوع انقلاب اسلامی کمک کرد.

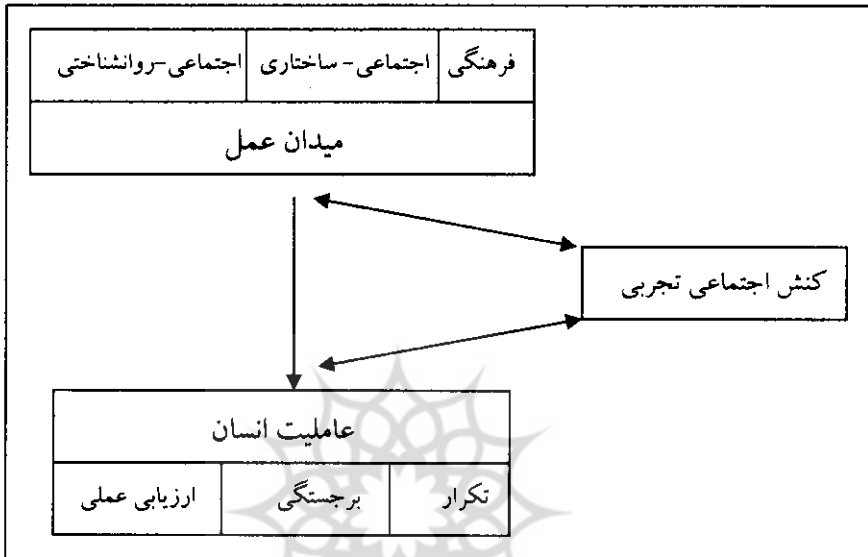
با بررسی نقش ایدئولوژی در انقلاب اسلامی، معدل الگوی جدیدی برای ایدئولوژی پیشنهاد می کند که آن را با مفهوم «گفتمان صحنه ای» (episodic discourse) مطرح می کند. بنا به ادعای وی مدلهای موجود ایدئولوژی تقلیل گرا بوده و استقلال آن را در فرایند انقلاب نادیده می گیرند. در حالیکه به نظر او ایدئولوژی عامل مستقلى است که نقش علی در وقوع انقلاب بازی می کند. ایدئولوژی به عنوان گفتمان صحنه ای با حاوی اصولی کلی مانند مفاهیم، نمادها و مراسم است که عمل انسانی را در شرایط تاریخی خاصی شکل می دهد. معدل بیان می کند که اهمیت مذهب شیعه در انقلاب اسلامی، ایدئولوژی را به مرکز بحث در نظریات انقلاب آورده است و نشان داده است که ایدئولوژی هم در وقوع انقلاب و هم در فرایند انقلاب نقش مهمی ایفا می کند (Ibid., 360). معدل می نویسد: «عمل انقلابی به وسیله ایدئولوژی انقلابی شکل داده می شود، و عوامل اقتصادی و سیاسی نقش ثانوی بازی می کنند. البته وجود منابع نیز در انقلاب مهم است، اما همانطور که

انقلاب اسلامی نشان می دهد، گروه هایی که موفق می شوند، آنهايي هستند که کنش های ایشان با منطق ایدئولوژی هماهنگ است. صرفاً چنین نیست که ایدئولوژی فقط به منابع گروه خاصی در مقابل سایر گروه ها کمک می کند، بلکه حتی گفتمان مربوط منابع را تولید می کند (Ibid., 375). بدین سان معدل نیز، با مطالعه انقلاب اسلامی، به ایدئولوژی به عنوان عنصری فرهنگی، نقش اساسی در وقوع، فرایند و نتایج انقلاب قایل می شود و آن را به عنوان عامل اساسی در نظریه پردازی انقلاب معرفی می کند.

نظریه پردازان دیگری که در بحث تبیین انقلاب به عامل فرهنگ تاکید کرده اند، امیربایر و گودوین (Emirbayer and Goodwin) هستند. در مقاله ای که این دو نفر نوشته اند - که در آن از کتاب نیکی کدی، ایرانشناس معروف و از محققان انقلاب اسلامی و مطالعات انجام شده در باره انقلاب اسلامی الهام گرفته اند - چارچوب تحلیلی جدیدی برای مطالعه انقلابات ارائه داده اند. آنها به نقل از خانم کدی تاکید می کنند که انقلاب اسلامی نشان می دهد که تنها عوامل ساختاری شکل دهنده انقلاب نیستند، بلکه در انقلاب اسلامی تبدیل مذهب شیعه به نیروی انقلابی در وقوع آن نقش محوری داشته است (Emirbayer and Goodwin, 1996: 362). با بررسی مطالعات اخیر انجام شده در زمینه انقلاب اسلامی و سایر انقلابات، آنها اظهار می کنند که روز به روز بر اهمیت عوامل فرهنگی در وقوع و فرایند و نتایج انقلابات افزوده می شود. نامبردگان اعلام می کنند که «اکثر دانشمندان اکنون موافقتند که دیدگاه نظری تحلیل گران نسل سوم نظریه های انقلاب باید با ترکیب فرهنگ و عاملیت به عنوان نیروهای مستقل تبیینی بالقوه، به طور اساسی بازسازی شود (نه این که صرفاً تکمیل شود) ولی نحوه این ترکیب مشخص نیست (Ibid., 360). مثلاً گلدستون فرهنگ و ایدئولوژی را در پیامدهای انقلاب موثر می داند، نه در وقوع آن در حالی که کدی آن را در وقوع انقلاب اسلامی عامل بسیار مهمی می داند، اما هیچکدام شیوه اثرگذاری فرهنگ را به روشنی بیان نکرده اند.

آنها توضیح می دهند که به نظرشان نظریه پردازی مناسب تر انقلاب باید دارای عناصر ساختاری، فرهنگی، روانشناختی و عاملیت باشد، و بر این اساس تلاش می کنند چارچوب تحلیلی خود را تدوین کنند. این دو تاکید می کنند که چارچوب تحلیلی آنها نظریه نیست، بلکه استراتژی تحلیلی جامع یا پارادایم جدیدی است که نشان می دهد چگونه منابع،

کالاها، و حتی موقعیت ها در جریان انقلاب از شبکه های تعاملی خاصی عبور می کنند. الگوی ارائه شده نامبردگان به شرح زیر است:



Source: Emyrbayer and Goodwin, 1996: 364.

به طور خلاصه، مدل بالا نشان می دهد که عوامل فرهنگی، اجتماعی- ساختاری و اجتماعی- روانشناختی بر نحوه عمل عاملیت انسانی در فرایند انقلاب اثر می گذارند و از طرف دیگر کنش اجتماعی تجربی نیز با هر دو دسته عوامل عاملیت انسانی و زمینه های فرهنگی- اجتماعی- ساختاری رابطه متقابل دارند (Emirbayer and Goodwin, 1996: 364-373). همه این مباحث نظریه ای نشان می دهد که انقلاب اسلامی اثرهای عمیقی در وارد کردن فرهنگ و مقولات فرهنگی به نظریه های انقلاب داشته است که هم سبب اصلاح نظریه های موجود و هم سبب طرح نظریه های جدیدی شده است. لذا فرضیه فرعی اول ما دال بر وارد شدن و اهمیت یافتن فرهنگ و مقولات فرهنگی در نظریه پردازی انقلاب در اثر انقلاب اسلامی تایید می شود.

### ب - اهمیت بحران مشروعیت در وقوع انقلابات:

برخی از اندیشمندان با ذکر ناتوانی نظریات موجود در تبیین انقلاب اسلامی به جای عامل فرهنگ به بحران مشروعیت حاکم در دوره شاه اشاره کرده و آن را عمده کرده اند. با آنکه مشروعیت ماهیتی ارزشی و فرهنگی دارد در این جا بطور جداگانه به دستاوردهای نظریه ای انقلاب اسلامی در این باره می پردازیم. راضی، یکی از این تحلیلگران، با مطالعه انقلاب اسلامی اظهار می دارد علت عدم پیش بینی آن بی توجهی اندیشمندان به عامل مشروعیت و ناتوانی در مفهوم سازی آن است. در پی آن راضی تلاش می کند براساس بررسی انقلاب اسلامی، مفهوم سازی جدیدی از مشروعیت و عملکرد و نحوه بررسی آن دو و نقش آنها در وقوع انقلابات ارائه کند.

وی ادعا می کند که تحلیلگران نقش بحران مشروعیت را در ناپایداری سیاسی جدی نگرفته اند و آن را در حد لازم مطالعه نکرده اند، در حالیکه در همه کشورهای خاورمیانه این عامل نقش اساسی دارد. لذا ضرورت دارد نظریات ثبات سیاسی مورد تجدید نظر قرار بگیرند (Razi, 1987: 455). وی ثبات سیاسی را حاصل مشروعیت نهادهای سیاسی و رهبران سیاسی دانسته و بیان می دارد مهم ترین درس نظری انقلاب اسلامی این است که نباید با توجه زیاد به عملکرد نظام، وضعیت مشروعیت سیاسی نظام را کنار گذاشت. نظریات مارکسیستی توان پرداختن به این عامل را ندارند، ولی آنان که پیرو دیدگاه ماکس وبر هستند برای مشروعیت اهمیت قائل اند. راضی سه دستاورد مطالعه خود را به شرح زیر بیان می کند: (۱) مشروعیت و عملکرد دولت رابطه متقابل دارند؛ (۲) اختلاف اساسی در ماهیت و منابع مشروعیت (که مبنای ارزشی دارد) و عملکرد که مبنای عقلانی دارد؛ (۳) تعدادی از متغیرهای مهم توسعه سیاسی و ثبات سیاسی، مانند هویت، توزیع، مشارکت، وجود دارند که می توانند برای اندازه گیری مشروعیت سیاسی به کار روند، و عملکرد را نیز می توان با متغیرهایی مانند آموزش، عقلانیت بوروکراسی، تخصصی شدن کارکردها، اندازه گیری کرد (Ibid., 462-465).

به نظر راضی در کشورهای جهان سوم توجه بیش از اندازه به عملکرد و بی توجهی به مشروعیت سبب شده است تا نگاهی نامتعادل به واقعیت‌های حاکم بشود. این تصور نامتعادل، هزینه های زیادی را به کشورهای یاد شده تحمیل کرده است. بنابراین ضرورت

دارد که مطالعه عمیقی در این کشورها در باره چگونگی ارتباط و تعادل عملکرد و مشروعیت به عمل آید. به باور او در ایران نیز تحلیلگران غربی بیشتر به عملکرد نظام شاهی نگاه کرده و آن را ستایش کردند و تصور کردند که این عملکرد سبب افزایش مشروعیت نظام شده است، در حالی که نوسازی های شاه در همه زمینه ها، مانند افزایش نابرابری، فساد سیاسی و اقتصادی، از خودبیگانگی فرهنگی، وابستگی به خارج و... جملگی اسباب کاهش مشروعیت رژیم حاکم شده و آن را به شدت آسیب پذیر و ناپایدار کرد (Ibid., 456-459).

بیلینگ و اسکات (Billings and Scott, 1994) نیز کارکرد مذهب را در مشروعیت سیاسی بررسی کرده اند. به نظر آنها مذهب دو کارکرد متضاد دارد: یکی مشروعیت بخشی به قدرت و امتیازات و وضع موجود، دیگری وسیله ای برای اعتراض و تغییر و رهایی از سلطه و نابرابری. انقلاب اسلامی باعث شد تا نظر اندیشمندان علوم اجتماعی در باره سکولار شدن جوامع و کاهش نقش مذهب و کارکردهای آن تغییر یابد و عامل مذهب را در مطالعات خود جدی بگیرند. بی توجهی به نقش مذهب سبب شد که متخصصان اثر مذهب را در مشروعیت بخشی به نظام سیاسی در وضعیت ایران نادیده بگیرند و پیش بینی های نادرست کنند؛ در حالیکه ما اکنون در سراسر دنیا، و در انقلابات ایران و نیکاراگوا ناظر بر اهمیت فراوان مذهب در انقلاب هستیم. ایشان بیان می کنند که فعال شدن جنبش مذهبی در ایران و نیکاراگوا سبب تغییر پارادایم در جامعه شناسی مذهب و مشروعیت شده، و تصور روند تک خطی افزایش عرفی شدن جوامع را تغییر داده است. مشروعیت نیز عرصه رقابتی مهمی شده است که در آن مذهب نقش اساسی دارد (Ibid., 174). بدین ترتیب متغیر مشروعیت سیاسی به عنوان یک فرایند، دیدگاههای تازه ای را در مطالعه جنبش های اجتماعی و ارتباط آن با مذهب و فرهنگ گشوده است که در نظریات عرفی شدن و نوسازی مورد توجه نبودند.

نظریه پردازان دیگری که معتقدند فرایند توسعه در کشورهای جهان سوم به بحران مشروعیت می انجامد برنارد و خلیلزاد (Benard and Khalilzad, 1979) می باشند. آنها با مطالعه وضعیت ایران به این نتیجه می رسند که دو نوع بحران مشروعیت می تواند همزمان وجود داشته باشد: یکی فقدان وفاق در باره ماهیت و ساختار فرایند و نظام سیاسی، که

ویژگی نظامهای در حال دگرگونی شدید است؛ دیگری نبود وفاق در مورد اینکه کدام گروه یا جناح یا شخص حق دارد نماینده نظام باشد. البته این دو می توانند باهم تداخل نیز داشته باشند (Ibid., 235). ایران چنین بحرانی را در زمان شاه شاهد بود. مثلاً، شاه مشروعیت حکومت خود را با ربط دادن آن با سلسله ها پادشاهی تاریخی ایران تعریف می کرد در حالیکه رهبران مذهبی و مردم در پی مبانی مذهبی مشروعیت بودند. بنابراین این دو، همانند بیلینگ و اسکات، پیشنهاد که می کنند در کشورهای جهان سوم باید به نتایج توسعه در وضعیت مشروعیت سیاسی نظام توجه لازم مبذول کرد، تا کم و کیف مشروعیت نظام و در نتیجه احتمال ناپایداری سیاسی، دقیق تر بررسی شود. بدین ترتیب ملاحظه می شود مطالعه انقلاب اسلامی در مباحث مربوط به علل مشروعیتی انقلابات نیز تاثیر به سزایی داشته است، و فرضیه فرعی ما در این زمینه نیز تایید می شود.

### ج- کاهش اثر عوامل ساختاری در وقوع انقلاب:

در زمان وقوع انقلاب اسلامی، مهم ترین نظریه ساختارگرای انقلاب، نظریه تدا اسکاکپال بود. جالب توجه است که او فرایند انقلاب اسلامی را مطالعه کرده و بر آن اساس نظریه اش را اصلاح و متغیرهایی به آن افزوده است. به نظر اسکاکپال انقلاب اسلامی هم برای دیدگاه های مارکسیستی و هم نوسازی معما بوده است، زیرا که تحلیلگران مارکسیست اگراه دارند که انقلاب اسلامی را به عنوان «انقلاب اجتماعی» بپذیرند. برای این که دگرگونی های حاصل از آن، نتیجه مبارزات طبقاتی نبوده است. دیدگاه های نوسازی نیز نمی توانند هضم کنند که چگونه گروهی روحانی سستی آموزش ندیده، می توانند انقلابی را رهبری کرده، قدرت سیاسی را به دست گرفته و آن را مستقر سازند. اینان انتظار داشتند که پس از سرنگونی رژیم به سرعت روحانیان جا خالی کرده و مدیریت انقلاب و نظام را به دست بوروکرات های لیبرال بسپارند (Skocpol, 1988: 164). خود خانم اسکاکپال می گوید: انقلاب اسلامی با نظریه من خیلی ناسازگار می نمود؛ بدین سبب این انقلاب نظریه ام را در مورد علل وقوع انقلاب به چالش کشید، زیرا که به نظر من نوسازی و نارضایتی اجتماعی به تنهایی نمی توانند، بدون سازمان مستقل و منابع و بدون تضعیف حکومت، علت انقلاب باشند. همین طور، انقلابات به وسیله رهبری

ایدئولوژیکی بسیجگر نمی توانند به ثمر برسند، زیرا در نظریه ام کشاورزان مهم ترین طبقه انقلابی بودند. در کتابم از همه آنها که فکر می کنند انقلابات به طور آگاهانه ساخته می- شوند، انتقاد کردم و اظهار کردم که انقلابات علل ساختاری دارند و اتفاق می افتند نه این که ساخته می شوند (Skocpol, 1982). انقلاب اسلامی این نظریه مرا حد اقل در سه زمینه به چالش کشید: ۱) انقلاب اسلامی ظاهراً محصول دگرگونی پرشتاب تمام نهادهای اجتماعی بود؛ ۲) ارتش و نیروهای نظامی شاه قبل از انقلاب تضعیف نشده و خیلی هم قوی بود؛ ۳) این انقلاب آگاهانه به وسیله جنبش اجتماعی توده ای به ثمر رسید. چیزی که سوسیالیست های غربی در خواب می دیدند، انقلابیون ایران در عمل انجام دادند. در نتیجه این انقلاب با نظریه من بسیار ناسازگار است (Skocpol, 1982: 268).

اسکاکیال اضافه می کند هرچند او در پایان کتاب خود نوشته است که این نظریه می تواند برای انقلاباتی که در شرایط دیگر و جوامع دیگر واقع شده اند، قدرت تبیین داشته باشد، ولی از اینکه انقلاب اسلامی با آن ناسازگار است، شرمند نمی باشد. «در واقع انقلاب اسلامی باید از طریق دیدگاه های ساختاری مبتنی بر تاریخ با در نظر گرفتن موقعیت آن در نظام جهانی و با در نظر گرفتن ماهیت جامعه و نیروها و طبقات اجتماعی آن با استفاده از چارچوب تحلیلی مطالعه شود که در کتاب دولتها و انقلابات اجتماعی ارائه داده ام» (Ibid., 268). اسکاکیال بعداً در مقاله خود تلاش می کند با وارد کردن نقش ایده در نظریه خود و با در نظر گرفتن وضعیت دولت تحصیلدار شاه در نظام جهانی، نظریه خود را اصلاح کرده و قدرت تبیین آن را افزایش دهد. او چنین نتیجه گیری می کند: «این انقلاب برجسته مرا وادار می کند که فهم خود را از نظام های ایده و فرهنگی در شکل دادن به عمل سیاسی تعمیق کنم» (Ibid., 268). بدین ترتیب ملاحظه می شود که انقلاب اسلامی سبب تجدید نظر و اصلاح در یکی از مقبول ترین نظریه های انقلاب به وسیله شخص نظریه پرداز شد.

مقاله خانم اسکاکیال را سه نفر از جامعه شناسان مورد نقد قرار داده و مطالب جالبی را در بهبود نظریه های جامعه شناسی انقلاب مطرح کرده اند که طرح آنها نیز می تواند مفید باشد. گلدفرانک یکی از این افراد می نویسد که تحلیل اسکاکیال از انقلاب اسلامی کمک شایانی برای فهم آن است که برای بسیاری از اندیشمندان پدیده ای تعجب انگیز و



گیج کننده بود. مباحث وی نادرستی نظریه های مارکسیستی ساده انگار و نظریه نوسازی را نشان می دهد. او اضافه می کند «به نظر من مقاله اسکاکپال وزنه سنگین ملیت گرایی ایرانی را از چند جنبه در انقلاب نادیده می گیرد: یکی اینکه شیعه ایرانی خود نوعی ملتیت گرایی است. دیگر آنکه نقش خارجی شیعه به عنوان یک واقعیت عینی، ضد امپریالیستی است، ولی نقش داخلی آن حمایت از استعمار داخلی است» (Goldfrank, 1982: 304). البته نکته اخیر جای بحث دارد.

منتقد دیگر مقاله یاد شده خانم نیکی کدی است. کدی در نقد مقاله اسکاکپال که فقط انقلابات دهقانی را می پذیرفت اظهار می کند که انقلاب اسلامی نشان داد که انقلابات شهری نیز امکان پذیر است. همین طور انقلاب ایران به اسکاکپال ثابت کرد که ایدئولوژی، فرهنگ و مذهب شیعه نقش اساسی در انقلابات ایفا می کنند؛ و اینکه نظریه نوسازی پرشتاب برای تبیین انقلابات کفایت نمی کند. او می پذیرد که مقاله اسکاکپال نسبت به نظریه مطرح شده در کتابش پیشرفتی محسوب می شود، زیرا وی اثر فرهنگ، مذهب و نیروهای فکری را در انقلاب می پذیرد و امکان وجود انقلابات غیردهقانی را قبول می کند. البته بعضی از اینها خاص انقلاب ایران نیست، بلکه در انقلابات فرانسه، شوروی و چین نیز وجود داشت. ولی انقلاب اسلامی سبب شده است که چارچوب وسیع تر و انعطاف پذیرتری برای درک انقلابات بوجود آید. به همین علت کدی می نویسد: «ما باید از تدا اسکاکپال به خاطر این مقاله مهم تفسیریش متشکر باشیم و امیدوار باشیم که تحقیق خود را برای تدقیق عوامل اقتصادی - اجتماعی و جوانب پیچیده ایدئولوژیکی انقلاب ادامه دهد» (Keddie, 1982: 291).

فرد هالیدی نیز در واکنش به نظریه اسکاکپال می نویسد که علاوه بر ماهیت اسلامی خود، شاید مهم ترین جنبه ناب انقلاب اسلامی به چگونگی سرنگونی کردن رژیم پهلوی مربوط باشد. سرنگونی رژیم ایران به نوعی اتفاق افتاد که اکثر نظریات انقلاب آن را برای سرنگونی رژیم شرط لازم نمی دانستند. مانند این که باید رژیم قبلا به علت درگیری خارجی تضعیف شده باشد؛ یا آنکه رژیم به وسیله توانایی های سازمانی حزبی انقلابی و یا سازمان های چریکی روستایی سرنگون شود. انقلاب اسلامی توسط بسیج فراگیر

توده‌های شهری بدون وجود سازمان انقلابی به ثمر رسید در حالیکه رژیم می‌نیرومند در کشور حاکم بود (Halliday, 1989: 20).

خود اسکاکیال، در مقاله دیگری (Skocpol, 1988) در باره موفقیت‌های نظامی انقلاب اسلامی ایران می‌نویسد این موفقیتها انتظارات نظریه پردازان نوسازی را باطل کرد. برخلاف انتظار آنها، روحانیون شیعه قدرت را به دست آورده و آن را بوسیله بسیج توده‌ای - ایدئولوژیکی بازسازی و مستحکم کردند. با این موفقیتها علیه تهاجم خارجی و با هدایت شور مردمی علیه یک ابرقدرت، انقلاب اسلامی مجدداً ثابت کرده است که انقلابات اجتماعی بیش از این که موضوع مبارزات طبقاتی یا نوسازی باشند، برای دولت سازی و ژرفا بخشیدن به هویت ملی در جهانی هستند که تکثر فرهنگی و وابستگی متقابل اقتصادی در آن حاکم است (Skocpol, 1988: 167). مباحث فوق نشان می‌دهد که با مطالعه انقلاب اسلامی اهمیت نظریه‌های ساختارگرای تبیین انقلاب کمتر شده و اساساً دیگر تبیین‌های ساختارگرای محض از انقلاب رد شده‌اند، و این فرضیه فرعی دیگر ما را تقویت می‌کند.

#### د - نقش زنان در انقلابات:

یکی دیگر از موضوعات جدیدی که در اثر مطالعه انقلاب اسلامی وارد جامعه‌شناسی انقلاب شده نقش زنان در انقلابات و تبیین آنست که تا کنون کم رنگ بوده است. به نظر والتین مقدم انقلاب ایران مطالعاتی را در حوزه جامعه‌شناسی انقلاب دامن زد که به عوامل فرهنگی و ایدئولوژی در تبیین انقلاب پرداخته‌اند. جنسیت نیز در انقلاب ایران به طور مستقیم و غیر مستقیم اثر داشت و باید مورد توجه قرار گیرد. اثر غیر مستقیم جنسیت، غربی شدن زنان طبقه متوسط بالا بود که باورها و هنجارهای مردان طبقات پایین را تهدید و جریحه‌دار کرد و در نتیجه به نارضایتی آنان دامن زده و به قیام کمک کرد (Moghadam, 1995: 331-333). اثر مستقیم زنان در فرایند انقلاب شرکت فعالانه آنان در تظاهرات و اقدامات ضد رژیم بود که طبعاً به قدرت جنبش انقلابی می‌افزود و حتی تحریک کننده مشارکت بیشتر مردان در فرایند آن بود. گلدستون و فورن نیز متوجه نقش جدی زنان در انقلاب اسلامی می‌شوند و این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا این موضوع

در مباحث جامعه شناسی انقلاب اسلامی دیده نمی شود. مقدم تلاش کرده است که در مقاله خود به این سؤال پاسخ دهد.

مقدم با مطالعه انقلاب اسلامی و انقلابات اروپای شرقی یک چارچوب مفهومی برای این موضوع تدوین کرده است که چهار بعد اصلی دارد: ۱) جنسیت، فرایند دگرگونی اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و ایدئولوژیکی را شکل می دهد؛ ۲) روابط جنسیتی موجود در جامعه اهداف انقلابی، گفتمان ها و الگوی بسیج انقلاب را تحت تاثیر قرار می دهد؛ ۳) رژیم های انقلابی همیشه برای روابط جنسیتی قوانین جدیدی وضع می کنند و روابط مرد و زن را مجدداً تعریف می کنند؛ ۴) ممکن است انقلابات به نیازهای عملی جامعه پرداخته و با اهداف فمینیستی خصومت نشان دهند یا ممکن است برای آزادسازی زنان اقداماتی انجام دهند (Ibid., 339). بدین ترتیب مطالعه انقلاب اسلامی سبب ورود موضوع جدید جنسیت به مطالعات انقلابات گردیده است.

بنابراین، این بررسی نشان می دهد که وقوع انقلاب اسلامی و مطالعه آن به وسیله دانشمندان اجتماعی، خاصه جامعه شناسان انقلاب، اثر بسیار وسیعی در حوزه تبیین وقوع انقلابات داشته است، به طوری که در چهار محور، نقش فرهنگ و مقوله های فرهنگی، بحران مشروعیت، کاهش اهمیت رهیافت ساختارگرا، و نقش جنسیت در وقوع انقلابات یا منجر به اصلاحات اساسی در نظریات موجود شده و یا نظریات جدید و حتی پارادایم های جدیدی را نیز سبب شده است. بدین ترتیب هر چهار فرضیه فرعی مطرح شده در باره اینکه وقوع انقلاب اسلامی سبب دگرگونی و نوآوری های نظریه ای در حوزه تبیین انقلابات شده است تایید می شود. با تایید این فرضیه ها فرضیه اصلی ما نیز تایید می گردد.

##### ۵. اثر عوامل محیطی فراعلمی در تاثیرگذاری انقلاب اسلامی

قسمت دیگر فرضیه پژوهش حاضر، که فرضیه فرعی دیگری است، آن بود که عوامل بیرونی و فراعلمی، اثرگذاری انقلاب اسلامی را در نظریات انقلاب تقویت کرده اند. به عبارت دیگر، عواملی که در قسمت پیش مورد بررسی قرار گرفت عوامل علمی یا درون علمی بودند که سبب اثر انقلاب اسلامی در نظریه ها بوده است، ولی عوامل غیر علمی یا فرا علمی نیز همان طور که در مبانی نظری توضیح داده شد، در آن می توانند موثر باشند.

برای مثال با نگاهی به تعداد مداخل دو انقلاب اسلامی و نیکاراگوآ که تقریباً همزمان واقع شده اند، دیدیم که تعداد مداخل انگلیسی انقلاب اسلامی سی برابر بیشتر از تعداد مداخل انگلیسی انقلاب نیکاراگوآ بوده است. سؤال این است که چرا در سطح جهانی به انقلاب اسلامی بیش از انقلاب نیکاراگوآ توجه شده است؟

در جامعه شناسی علم این اختلاف توجه به انقلاب اسلامی در مقایسه با انقلاب همزمان نیکاراگوآ را ناشی از عوامل فراعلمی، مانند عوامل سیاسی، اقتصادی و بین المللی می دانند که می توانند در دگرگونی و توسعه علمی اثر بگذارند. اکنون می خواهیم به برخی از این عوامل پردازیم. یکی از این عوامل فراعلمی اهمیت بین المللی کشور است. در نگاهی سطحی متوجه می شویم که ایران کشوری بس مهم تر از نیکاراگوآ در بین کشورهای دنیا است، چرا که ایران از نظر سطح، جمعیت، تولید ناخالص داخلی به ترتیب هیجدهمین، هفدهمین و نوزدهمین کشور بزرگ دنیاست، در حالی که نیکاراگوآ نودوهفتمین، یکصدوششمین و یکصدوهشتمین کشور است ([Wikipedia.org/wiki/Iran](http://Wikipedia.org/wiki/Iran)). در هر سه زمینه ایران بیش از ده برابر نسبت به نیکاراگوآ برتری دارد. به علاوه، ایران کشوری است با قدمت تاریخی بیش از ۵۰۰۰ سال که یکی از مهم ترین پایگاه های تمدن بشری بوده است، ولی نیکاراگوآ کشوری است که کمتر از ۲۰۰ سال عمر دارد. روشن است که پدیده های سیاسی و اجتماعی واقع شده در این دو کشور توجه یکسانی را بر نمی انگیزد، خاصه اگر این پدیده انقلاب باشد. از طرفی، ایران کشوری است با منابع عظیم زیرزمینی مورد نیاز دنیا که اهمیت اقتصادی و سیاسی آنرا برجسته می کند.

از لحاظ ژئوپولیتیک نیز کشور بزرگ ایران در منطقه استراتژیک بین المللی خاورمیانه و در چهارراه تمدن دنیا قرار گرفته است. این منطقه با کشورهای مهم خود، با آب های مهم خلیج فارس، دریای عمان، و دریای خزر در اطرافش و با منابع عظیم نفتی در آن حساسیت بین المللی بسیار ویژه ای دارد که هر پدیده اجتماعی مانند انقلاب را در آن، بسیار مهم می گرداند. اشراف ایران به خلیج فارس، منطقه ای که بخش عظیمی از منابع انرژی دنیا از آن می گذرد یا منطقه ای که بخش عظیمی از انرژی دنیا در آن قرار گرفته است، اهمیت خاصی به ایران و وقایع آن می دهد. مضافاً اینکه همسایگی ایران با روسیه به عنوان ابرقدرت مهم جهانی و رقبت آمریکا حتی پس از فروپاشی شوروی کمونیستی، نیز

به ایران اهمیت سوق الجیشی خاصی می بخشد. از همین نظر موضوع عدم دخالت دو ابرقدرت در اوضاع ایران، خاصه در زمان انقلاب، همیشه مورد بحث آنها بوده است (Halliday, 1981: 24). فرد هالیدی بعضی از عواملی را که سبب تشدید اهمیت انقلاب اسلامی می شود به شرح زیر می شمارد: وابستگی آمریکا، ژاپن و اروپا به نفت خلیج فارس، حضور شرکت های آمریکایی در منطقه خلیج فارس برای استخراج و فروش نفت خام، جنگ سرد بین آمریکا و شوروی و حساسیت آمریکا برای جلوگیری از افزایش نفوذ روسیه در منطقه، اهمیت ایران برای حفظ امنیت خلیج فارس، شکنندگی کشورهای حاشیه خلیج فارس، اهمیت خاورمیانه، و منابع عظیم نفت و گاز ایران (Halliday, 1981: 14-18). در حالیکه از نظر ژئوپولیتیک، هرچند نیکاراگوآ در منطقه حساس آمریکای مرکزی قرار گرفته ولی از نظر اندازه و موقعیت جغرافیایی و سیاسی و اقتصادی اهمیت آن با ایران برابر نیست.

از لحاظ مذهبی ایران بزرگ ترین کشور شیعه جهان است و یکی از نیرومندترین و بزرگ ترین کشورهای اسلامی دنیاست. وقایع ایران در جهان اسلامی بسیار تاثیر می گذارد و پیوند ناگسستنی با آنها دارد و می تواند منشاء اثرگذاری زیادی در همه زمینه ها در جهان اسلام باشد، همانطور که در تاریخ گذشته دنیای اسلام چنین بوده است. از لحاظ فرهنگی و تمدنی نیز ایران از مهم ترین کشورهای دنیا و جهان اسلام بوده است. در هیچ یک از این زمینه ها نیکاراگوآ برجستگی خاصی نداشته و با ایران قابل قیاس نیست. از لحاظ سیاسی و نظامی نیز رابطه نزدیک و وسیع آمریکا با ایران در زمان وقوع انقلاب و به عنوان یکی از حلقه های اصلی سیاست خارجی آمریکا در منطقه و در دنیا به انقلاب ایران اهمیت زیادی می بخشد. مزروعی می نویسد: «ایران از زمان انقلاب ۱۹۷۸-۷۹ به مرکز ثقل صحنه سیاسی دنیا وارد شده است. تاکید بر اسلام به عنوان اساس سیاست ایران از هر جای دیگر دنیا بیشتر است. بخشی از تقابل و رودرویی ایران با ایالات متحده آمریکا برخوردار است بین دو دولت- ملت، بخشی هم تعارض بین دو تمدن (اسلامی و غربی) و بخشی رودرویی بین دو نیمکره (جنوب به نمایندگی ایران علیه شمال، و شمال به نمایندگی ایالات متحده) است» (Mazrui, 1981: 14).

یکی دیگر از عوامل فراعلمی موثر در اهمیت انقلاب اسلامی، وجود دانشمندان و محققان علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی برجسته ایرانی و ایرانی‌الاصل در کشورهای غربی است که به طور طبیعی مطالعات خود را روی ایران متمرکز کرده و آن را با دقت مطالعه نموده و با سایر انقلابات مقایسه کرده‌اند، و بدین ترتیب انقلاب ایران را وارد مطالعات جدی جامعه‌شناختی ساخته‌اند. همانطور که در همین تحقیق نیز دیده شد، تعداد زیادی از نظریه پردازان بررسی شده متعلق به ایرانیان مقیم خارج از کشور بود. بی شک تحقیقات آنها روی انقلاب اسلامی و کارهای منتشر شده از جانب آنها، سبب توجه بیشتر دنیا به انقلاب اسلامی و مطالعات بیشتر و در نهایت اثرگذاری نظریه‌ای بیشتر انقلاب اسلامی شده است.

علت دیگر، وقوع چرخش فرهنگی در نظریات فراساختارگرایی و فرامدرنیته است که خاصه از دهه ۱۹۸۰ فرهنگ و متغیرهای فرهنگی را به طور جدی وارد مطالعات علوم اجتماعی نموده است. از آنجا که در انقلاب اسلامی، فرهنگ و متغیرهای فرهنگی نقش اساسی ایفا کرده‌اند، توجه به فرهنگ و عناصر فرهنگی در دوره فرامدرنیته غرب، می‌تواند سبب توجه بیشتر جامعه‌شناسان و اندیشمندان علوم اجتماعی به انقلاب اسلامی باشد. البته شاید بتوان گفت انقلاب اسلامی و مطالعات مربوطه در وقوع آن چه کیت نش در مقاله معروفش آن را چرخش فرهنگی در نظریه پردازی علوم اجتماعی می‌نامد (Nash, 2001) یا حداقل در تسریع این فرایند، اثرگذار بوده است.

به نظر می‌رسد عوامل فرا علمی فوق از عواملی هستند که اهمیت انقلاب اسلامی را در جهان بالا برده و آن را به شدت مورد توجه اندیشمندان علوم اجتماعی، خاصه جامعه‌شناسان، قرار داده و سبب شده است مطالعات بسیار گسترده‌ای روی انقلاب اسلامی انجام شود. با توجه به ویژگیهای منحصر بفرد انقلاب اسلامی، مخصوصاً صبغه قوی-مذهبی و فرهنگی آن، این مطالعات سبب شده که نظریات موجود انقلاب به چالش کشیده شود و در نتیجه علت اثرگذاری بسیار قابل توجه انقلاب اسلامی بر نظریه پردازی‌های انقلاب گردد. بدین ترتیب به نظر می‌رسد این قسمت فرضیه ما نیز تایید می‌شود.

## نتیجه گیری

### روندهای جدید در نظریه پردازی انقلاب

مباحث نظریه ای فوق که به طور مستقیم یا غیر مستقیم تحت تاثیر انقلاب اسلامی بوده است، روندهایی را در نظریه پردازی انقلاب ایجاد کرده است که حایز اهمیت است؛ حتی امکان دارد آنها را تغییر در پارادایم مطالعات انقلاب تلقی کرد یا احتمال دارد در نهایت به تغییر پارادایمی در مطالعات انقلاب منجر شود. در این جا این روندها را که گودوین، یکی از نظریه پردازان برجسته این حوزه، در مقاله ای با عنوان «به طرف جامعه شناسی جدید انقلاب» مطرح کرده است به طور خلاصه مرور می کنیم.

به نظر گودوین دو جریان فکری در مطالعات جدید جامعه شناسی انقلاب برجسته است: اولین جریان دست برداشتن از تدوین نظریات عام انقلاب و جنبش های اجتماعی و جنبش های جمعی و حرکت به سوی تدوین نظریات نوع خاصی از انقلاب که مبتنی بر مطالعات تاریخی جدی است. البته تئوری های کلان انقلاب و دگرگونی های اجتماعی، مانند نظریات مارکسیستی، وبری و دورکیمی، مفاهیم مفیدی در اختیار ما می گذارند. به نظر او هر چند که هنوز هم کسانی پیدا می شوند که به روش قدیم دنبال نظریات کلان فراروایتی هستند، ولی وقت آن نیز رسیده است که جامعه شناسی انقلاب از این روایت ها آزاد شود (Goodwin, 1994: 73).

گرایش دوم در مطالعات اخیر انقلاب، تاکید بر استقلال دولت ها و فرهنگ است که هر دو، تحت تاثیر دیدگاه های مارکسیستی و حتی لیبرالی، انعکاس قدرت طبقاتی یا جامعه مدنی تلقی می شده اند. این تمایل از کار اسکاکپال و منتقدانش متأثر بوده است. این دو جریان بسیار پیش رونده بوده و ما را به میزان زیادی به جامعه شناسی انقلاب جدید و بهتر هدایت کرده است، اما هنوز اندیشمندانی هستند که تلاش بی ثمری برای یافتن نظریه فراگیر انقلاب می کنند (Ibid., 732).

مطالعات مقایسه ای جدید فرض می کند که امکان دارد انواع مختلف انقلاب، علل متفاوتی داشته باشند یا اینکه مسیرهای علی مختلفی برای انقلابات باشند. «این رهیافت فرض نمی کند که همه انقلاب ها یا انواع انقلابها دقیقا همان علت ها را داشته باشند؛ ممکن است مسیرهای چندگانه به همان مقصد منتهی شود» (Ibid., 741). وی بیان می کند

که هر چند مطالعات مقایسه ای جدید، دولت، فرهنگ، و عاملیت را به مطالعات انقلاب آورده است، اما هنوز تبعات استفاده از این عوامل برای مطالعات انقلاب به طور کامل درک نشده است. مثلا، روابط طبقاتی و مبارزات مردمی فقط می تواند در زمینه سیاسی و فرهنگی جامعه بررسی و فهمیده شود. همین طور، رفتارهای مسئولان دولتی نیز نمی تواند در سطح فرافرهنگی دریافت شود.

از لحاظ نظریه ای، مطالعات اخیر نشان می دهد که رفتارهای سرکوبگرانه و آزار دهنده دولت ها، حتی اگر نیت خوب هم داشته باشند، می تواند نتایج غیر منتظره ای داشته باشد که بر علیه خود دولت تمام شود. به علاوه، همه این مطالعات نشان می دهند که تنها یک نوع از دولت های اقتدارگرا برای شکل دادن به جنبش های انقلابی و سرنگونی بسیار مستعد هستند: دولت اقتدارگرای مستقل، فاسد و سرکوبگر متکی بر شخصیت دیکتاتور (Ibid., 758).

آخرین موضوعی که گودوین مطرح می کند، تاکید بر اهمیت فرهنگ و ایدئولوژی در مطالعات انقلاب است. البته این عوامل فراتر از تحلیل باورهای ایدئولوگ های خودآگاه و حامیان آنان است. باید پذیرفت که سازندگان دولت ها هم عناصر فرافرهنگی نیستند؛ بلکه کشگران دولتی و سیاست ها و خط مشی آنها همه حداقل تاحدی متاثر از باورها، هنجارها، و هویت های جمعی است. «بعد فرهنگی و ایدئولوژیکی دولت ها و نیز جنبش های اجتماعی باید در آینده مورد توجه جدی مطالعات انقلاب باشد» (Goodwin, 1994: 759).

فرهی که مقاله فوق را نقد کرده است، با گودوین موافق است که جامعه شناسی انقلاب به طرف رهیافتی متواضعانه تر در تبیین انقلابات حرکت کرده است؛ نظریه هایی که مبتنی بر تاریخ و به هم پیوستن عوامل تاریخی (conjunctural) بوده، بهتر می توانند شرایط و پیامدهای انقلابی را تشخیص دهند. همین طور مفاهیم مفید فرهنگ و دولت به تبیین های انقلاب افزوده شده است. اما لازم است این مفاهیم شفاف تر شوند تا مرز بین واقعیت و مفاهیم خود ساخته مشخص شود (Farhi, 1994:758).

ارجمند نیز به اهمیت نظریه ای انقلاب اسلامی تاکید کرده و توضیح می دهد که انقلاب اسلامی نشان داد که بعضی از متغیرهای موجود در نظریات قبلی انقلاب برای



تیین انقلابات ضروری نیستند. همچنین وی اظهار می کند که انقلاب اسلامی، ما را به بررسی نقش نیروهای سنتی در انقلابات وادار کرده و آشکار کرده است که در سایر انقلابات نیز این نیروها بسیار موثر بوده اند. در واقع مارکس و نظریه انقلاب او که طبقات بالنده، مانند بورژوازی، انقلابات را برپا می کنند دو قرن فهم ما را از انقلابات تحریف کرده بود. انقلاب اسلامی نشان داد که اقشار و طبقات سنتی نقش اساسی در انقلابات ایفا می کنند در صورتی که منافع طبقاتی در انقلابات اثر ناچیزی دارند. همچنین انقلاب اسلامی نشان داد که همه انقلابات در دفاع از ارزش های سنتی بر می خیزند. انقلابات همه آینده نگر نیستند، بلکه عناصری از انقلاب و ضد انقلاب را با هم دارند (Arjomand, 1986:408). در این راستا اهمیت مذهب نیز در انقلابات روشن شده است و روشن شده که نه تنها در انقلاب اسلامی، بلکه در انقلاب انگلیس و انقلابات اروپایی هم مذهب نقش مهمی ایفا کرده است (Ibid., 411).

مباحث فوق نشان می دهد که وقوع انقلاب اسلامی ایران دگرگونی زیادی در نظریه های انقلاب ایجاد، و روندهای مطالعات انقلاب را دگرگون کرده است. این اثرات هم شامل رد بسیاری از نظریات موجود، اصلاح بعضی از آنها، و تدوین نظریات جدید بوده است. این اثرگذاری به حدی بوده است که می توان به وجود آمدن روند جدیدی در مطالعات انقلاب را به میزان زیادی مدیون انقلاب اسلامی ایران دانست. چنانکه ملاحظه شد، حتی برخی مدعی به وجود آمدن پارادیم جدیدی در این حوزه از جامعه شناسی هستند.

به طور خلاصه، این بررسی اولاً نشان داد که مطالعه انقلاب اسلامی به کمک نظریات موجود در زمان وقوع انقلاب اسلامی معلوم کرده که هیچ یک از آن نظریات توان تبیین قابل قبولی از انقلاب اسلامی را نداشتند. ثانیاً در این پژوهش روشن شد که مطالعه انقلاب اسلامی در چهار زمینه فرهنگ و مقولات فرهنگی، اثر بحران مشروعیت، اثر ساختار و اثر جنسیت در تبیین وقوع انقلابات تاثیر مهم و غیر قابل انکاری گذاشته است. در نتیجه این مطالعات، بعضی از نظریات رد و بعضی اصلاح شده اند و گاهی نیز نظریات جدیدی تدوین شده است که جملگی سبب دگرگونی قابل ملاحظه ای در نظریات جامعه شناسی انقلاب گردیده است. حتی کسانی برخی از نظریه پردازها را در حد مطرح شدن پارادیم

جدیدی برای مطالعه انقلاب عنوان نموده اند. بدین ترتیب فرضیه اصلی ما مورد تایید قرار گرفته و یا غیر قابل ابطال می باشد. بررسی مقدماتی عوامل فراعلمی نیز نشان می دهد که عوامل فراعلمی بی شماری، مانند اهمیت ژئوپولیتیکی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تاریخی ایران سبب شده اند که انقلاب اسلامی به شدت مورد توجه اندیشمندان حوزه علوم اجتماعی قرار گرفته و در معرض مطالعات بسیاری قرار گیرد که این خود میزان اثرگذاری آنرا را در نظریه های انقلاب تشدید کرده است.

### فهرست منابع

- فارسی:

- اسپوزیتو، جان. ۱۳۸۲. *انقلاب ایران و بازتاب جهانی آن*. ترجمه محسن مدیرشانه چی. تهران: نشر باز.
- اسکاکپال، تدا. ۱۳۷۶. *دولتها و انقلابهای اجتماعی*. ترجمه رویین تن. تهران: سروش.
- *امام خمینی و انقلاب اسلامی*. ۱۳۷۸. ترجمه محمد رضا آهنی. تهران: پژوهشکده علوم انسانی دانشگاه امام حسین.
- امیری، کیومرث. ۱۳۷۸. *ماخذ شناسی امام خمینی*. تهران: انتشارات باز.
- بیرو، آلن. ۱۳۷۰. *فرهنگ علوم اجتماعی*. ترجمه باقر ساروخانی. تهران: انتشارات کیهان.
- ریترز، جورج. ۱۳۷۹. *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. چاپ چهارم. تهران: انتشارات علمی.
- علیزاده، عبدالرضا و سایرین. ۱۳۸۳. *جامعه شناسی معرفت: جستاری در تبیین رابطه ساخت و کنش اجتماعی، و معرفتهای بشری*. قم: پژوهشکده حوزه و دانشگاه.
- کوهن، آلوین استانفورد. ۱۳۶۹. *تئوریهای انقلاب*. ترجمه علیرضا طیب. تهران: نشر قومس.
- کوهن، تامس. ۱۳۶۹. *ساختار انقلابهای علمی*. ترجمه احمد آرام. تهران: سروش.
- محسنی، منوچهر. ۱۳۷۲. *مبانی جامعه شناسی علم*. تهران: کتابخانه طهوری.

- مدیرشانه چی، محسن. ۱۳۷۹. *انقلاب اسلامی ایران در دایره المعارفهای جهان*. تهران: انتشارات بین المللی الهدی.

- انگلیسی :

- Abrahamian, Ervand. 1982. "Ali Shari'ati, Ideologue of the Iranian Revolution," *MERIP Reports* 102: 24-28.
- Arjomand, Said A. 1986. "Iran's Islamic Revolution in Comparative Perspective," *World Politics* 38:3.
- Arjomand, Said A. 1989. "History, Structure, and Revolution in the Shi'ite Tradition in Contemporary Iran," *International Political Science Review* 10:2.
- Bakhash, Shaul. 1991. "Iran," *The American Historical Review* 96:5.
- Benard, Cheryl and Zalmay Khalilzad. 1979. "Secularization, Industrialization and Khomeini's Islamic Republic," *Political Science Quarterly* 94:2.
- Billings, Dwight and Shauna Scott. 1994. "Religion and Political Legitimation," *Annual Review of Sociology* 20.
- Boudon, Raymond. 1988. "Will Sociology Ever be a 'Normal Science'?" *Theory and Society* 17:5.
- Cetina, Karin Knorr. 1991. "Merton's Sociology of Science: The First and the Last Sociology of Science?" *Contemporary Sociology* 20:4.
- Emirbayer, Mustafa and Jeff Goodwin. 1996. "Symbols, Positions, Objects: Towards a New Theory of Revolutions and Collective Action," *History and Theory* 35:3.
- Farhi, Farideh. 1994. "Comments on Jeff Goodwin's 'Towards a New Sociology of Review'," *Theory and Society* 23:6.

- Foran, John and Jeff Goodwin. 1993. "Revolutionary outcome in Iran and Nekaragua: Coalition Fragmentation, War, and the Limits of Social Transformation." *Theory and Society*, 22:2,.
- Foran, John. 1997a. "The Comparative-Historical Sociology of Third World Social Revolutions," *Theorizing Revolutions*. Edited by J. Foran, London and New York: Routledge.
- Foran, John. 1997b. "Discourses and Social Forces: The Role of Culture and Cultural Studies in Understanding Revolutions," J. Foran (ed). *Theorizing Revolutions*, London and New York: Routledge.
- Goldfrank, Walter. 1982. "Commentary on Skocpol," *Theory and Society* 11:3.
- Goldstone, Jack. A. 1980. "Theories of Revolution: The Third Generation." In *World Politics*: 32 (3).
- Goodwin, jeff. 1994. "Toward a New Sociology of Revolutions," *Theory and Society* 23:6.
- Green, Jerrold D. 1984. "Countermobilization as a Revolutionary Form." *Comparative Politics* 16:2.
- Halliday, Fred. 1989. "The Rev's First Decade," *Middle East Report* 156.
- Halliday, Fred. 1981. "The Arc of Crisis, and the New Cold War," *MERIP Reports*, No. 100/101.
- Keddie, Nikki. 1982. "Comments on Skocpol's Article "Rentier St and Shi'a Islam in the Iranian Revolution," *Theory and Society* 11:3.
- Keddie, Nikki. 1983. "Iranian Revolutions in Comparative Perspective," *The American Historical Review* 88:3.
- Kuhn, Thomas S. 1970. *The Structure of Scientific Revolutions*. Chicago: University of Chicago Press.

- Kuhn, Thomas S. 2000. *The Road since Structure*. Chicago: The University of Chicago Press.
- Kuklick, Henrika. 1983. "The Sociology of Knowledge." *Annual Review of Sociology* 9: 287-310.
- Liao, Tim Futing. 1990. "A Unified Three-Dimensional Framework of Theory Construction and Development in Sociology." *Sociological Theory* 8:1.
- Mazrui, Ali. 1981. "Changing the Guards from Hindus to Muslims: Collective Third World Security in a Cultural Perspective." *International Affairs*: 57:1.
- Merton, Robert. 1937. "The Sociology of Knowledge." *Isis* 27:3.
- Mirsepasi-Ashtiani, Ali. 1994. "The Crisis of Secular Politics and the Rise of Political Islam in Iran," *Social Text* 38 .
- Moaddel, Mansoor. 1992. "Ideology as Episodic Discourse: The Case of the Iranian Revolution," *American Sociological Review* 57:3.
- Moghadam, Valentine. 1995. "Gender and Revolutionary Transformation: Iran 1979 and Easter Europe 1989," *Gender and Society* 9:3.
- Mulkay, Michael. 1979. *Science and Sociology of Knowledge*. London: George Allen and Unwin.
- Nash, Kate. 2001. "The 'Cultural Turn' in Social Theory: Towards a Theory of Cultural Politics," *Sociology* 35:1.
- Razi, G. Hossein. 1987. "The Nexus of Legitimacy and Performance: The Lessons of the Iranian Revolution," *Comparative Politics* 19:4.
- Secord, James. 2004. "Knowledge in Transit." *Isis* 95:4.
- Shapere, Dudley. 1986. "External and Internal Factors in Development of Science." *Science & Technology Studies* 4:1.
- Shapin, Steven and Simon Schaffer. 1985. *Leviathan and the Air-Pump: Hobbes, Boyle, and the Experimental Life*. Princeton, N. J.: Princeton University Press.

- Skocpol, Theda. 1979. *States and Social Revolutions*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Skocpol, Theda. 1982. "Rentier State and Shi'a Islam in the Iranian Revolution." *Theory and Society*, 11:3.
- Skocpol, Theda. 1988. "Social Revolutions and Mass Military Mobilization." *World Politics*, 40:2.
- Smelser, Neil J. 1962. *Theory of Collective Behavior*. USA: The Free Press.
- Swell, William Jr. 1985. "Ideologies and Social Revs: Reflections on the French Case," *The Journal of Modern History*.
- Tilly, Charles. 1978. *From Mobilization to Revolution*. London: Addison-Wesley Publishing Co.
- Urry, John. 1973. "Thomas S. Kuhn as Sociologist of Knowledge." *The British Journal of Sociology*.
- Wikipedia.org/wiki/Iran.